



بی‌پیش‌دازان ایران، پیشه‌داران غرب

محافظه‌کاری در جهان امروز در کشور ایران بی‌پیش‌دازان و امیرمجبیان

علی عظیمی نژاد

این میزگرد در ابتدا قرار بود به ویژگی‌های محافظه‌کاری و مسیر تحول و دگرگونی آن در طول تاریخ غرب بپردازد که در ابتدا هم این امر تا حدودی متحقق شد اما در ادامه به خاطر گستردگی بحث و مسایل دیگر که در خلال آن ایجاد شد ادامه میزگرد عملاً وسیع‌تر شد و موضوعات دیگری از جمله شیوه‌های برخورد با سنت در ایران و غرب به سیاست‌های امروز نومحافظه‌کاران در آمریکا و تحولات چند سال اخیر در ایران و... هم بدان افزوده شد. در ابتدا این تصور را داشتیم که به خاطر حضور سه تن از سه گرایش فکری مختلف بحث‌ها حالت جدلی و مناظره‌ای بیشتری پیدا کنند، یعنی به دلیل حضور دکتر غنی‌نژاد (از نمایندگان لیبرالیسم در ایران)، دکتر فکوهی (از پیروان چپ‌نو) و امیرمجبیان (از افراد نزدیک به جناح راست) اختلاف‌های آن‌ها به حدی زیاد باشد که اکثر بحث‌ها به مناظره تبدیل گردد، ولی در عمل دیدیم که چنین نشد و به جز چند مورد کوتاه - که آن‌ها هم بیشتر در پایان جلسه بوقوع پیوست - اثر زیادی از چالش در بحث‌ها دیده نشد. عملاً ملاحظه شد که نقطه اشتراک این افراد بسیار بیشتر از نقطه افتراق آن‌ها است؛ به خصوص این قضیه در توجه هر سه تن به سنت (توعی گرایش سنت‌گرایان در این افراد) و مخالفت هر سه با سیاست‌های نومحافظه‌کاران‌ها در آمریکا، مشهودتر بود. همچنین این میزگرد مانند بسیاری از گفت‌وگوهای دیگر نشان داد که منافسانه دایره دانش بیشتر محققین و روشنفکران اهل فکر ایرانی در زمینه آشنایی یا فلسفه محافظه‌کاری چندین بالا و گسترده نیست، اما در عین حال این میزگرد امر مهم‌تری را هم به نمایش گذارد که برای ما خیلی مهم بود؛ چنانچه در میان بحث هم مطرح شد؛ که اکثر آنتیکت‌هایی که ما بر افراد می‌گذاریم چندین دقیق نیستند. مثلاً دکتر غنی‌نژاد را بیش از لیبرال بودن به محافظه‌کاری نزدیک‌تر دیدیم (به خصوص در بحثی که پیرامون سنت داشتند)، ناصر فکوهی را فردی میان‌ناسیونالیست، محافظه‌کاری و چپ‌گرای ملاحظه کردیم که در برخی مواقع چپ‌گرا تر از آن بود که فکر می‌کردیم و امیرمجبیان را حقیقتاً بالاتر از آن دیدیم که فکر می‌کردیم، روحیه‌ای آرام و متین و منطقی داشت و اخلاعاتش هم به نسبت انتظاری که از او می‌رفت خیلی بیشتر بود.

موضوع بحث این میزگرد بررسی اندیشه محافظه‌کاری در غرب و ایران است. امیدوارم که در این جلسه بتوانیم زوایای آن وضعیت اندیشه محافظه‌کاری را از آغاز پیدایش آن تاکنون روشن کنیم. اولین پرسشی که در این جا می‌تواند مطرح شود این است که آیا محافظه‌کاری در مجموع یک ایدئولوژی یا مکتب مستقل مانند مکتب دیگری چون لیبرالیسم، سوسیالیسم، ناسیونالیسم و... است یا این که به خاطر وام‌گیری از مکتب دیگر و تغییر و تحولات و دگرگونی‌های بسیاری که از زمان پیدایش (از زمان انقلاب کبیر فرانسه) تا به امروز به خود دیده، در مجموع دارای ویژگی‌هایی است که نمی‌توانیم آن را به عنوان یک ایدئولوژی منسجم و مستقل قلمداد کنیم؟ چرا که این مکتب در عمل دارای پیچیدگی‌هایی است که طیف‌ها و افراد و گروه‌های بس متعاری را در بر می‌گیرد. به طوری که در میان طرفداران این مکتب هم به افراد نسبتاً سنت‌گرا و خواهان نظم پیشین و گذشته چون آدموند بر که بر می‌خوریم و هم کسانی که طرفدار اقتصاد بازار آزاد و لیبرالیسم هستند (مانند هاینک) و نیز کسانی که دنبال گونه‌های ملی‌گرایان افراطی فاشیستی بودند (مانند کارل اشویتس) و هم چپ‌گرایان اقتصادی (محافظه‌کاران قبل از ۱۹۷۰ اروپا) و هم تئوکرات‌های امروز آمریکا که از بسیاری جهات از بقیه متفاوتند و برخی، حتی از محافظه‌کاران رمانتیک‌ها هم در تقسیم‌بندی‌ها نام برده‌اند. ابتدا از دکتر غنی‌نژاد می‌خواهیم که بحث را آغاز کنند.

غنی‌نژاد: محافظه‌کاری همان گونه که شما هم اشاره کردید، پیچیده است و در عین حال، نظر من این است که مکتبی تحت عنوان محافظه‌کاری وجود ندارد اما اگر بخواهیم تعریفی اجسالی از آن بکنیم می‌توان گفت که به مفهوم حفظ وضع موجود است و مفهوم مقابل انقلابی‌گری و تغییرات روشم‌های و رادیکال است. به عبارت دیگر اصلاح‌طلبی تعریفی معنای دهد این مفهوم البته همواره وجود داشته و مفهومی نزدیک به سنت است. یعنی محافظه‌کارها معمولاً پای‌بند به سنت هستند و از نگاه آن‌ها آن محسوس می‌شوند (حالا به هر معنایی که سنت را بگیریم) و البته به دلیل متفاوت بودن

این سنت‌ها در هر جامعه‌ای به شکل متفاوتی بروز می‌کنند. به همین دلیل مثلاً محافظه‌کاری موجود در انگلستان با آن چه که در فرانسه، آمریکا و ایران تحت این عنوان نامیده می‌شود متفاوت است. اما در مورد این پرسشی که چه رابطاتی میان محافظه‌کارهای امروز آمریکا با لیبرالیسم وجود دارد باید بگوییم که اساساً محافظه‌کارها در مقابل لیبرال‌ها قرار دارند نه در کنار آنها. اما برخی مشغولت‌هایی میان لیبرالیسم و محافظه‌کاری وجود دارد و آن هم از این جهت است که برخی لیبرال‌ها مانند محافظه‌کارها به روش‌های غیر انقلابی معتقدند در صورتی که برخی دیگر از آنها به روش‌های انقلابی برای پیشبرد مقاصدشان معتقدند. مثلاً لاموند برک را که مثال دریدند ماهیت کثیف‌هایش به آرمان‌های لیبرالی نزدیک‌تر است ولی روش او، روش محافظه‌کارانه است چرا که مثلاً با انقلاب کبیر فرانسه شدیداً مخالف بوده است.

سنت‌ها البته از نظر اندیشه‌های اقتصادی هم، بر یک بیشتر به اقتصاد بازار آزاد معتقد بود و بنا بر این آیا می‌توان لیبرال بودن ماهیت اندیشه او را از این نظر آری‌پایی کرد؟ غنی نژاد البته ولی در شیوه عمل است که فردی چون «برک» را محافظه‌کار می‌نامیم. او شب‌ها خوابش نمی‌برد و در این اندیشه بود که نکند اتفاقی مانند انقلاب کبیر فرانسه در انگلستان هم به وقوع بپیوندد. بنابراین او با انقلاب نودمی به طور قاطع مخالف بود ولی با آرمان‌های آزادی خواهانه از ازمخافتی نفلسنت‌متنا هم معتقد بود که با روش‌های انقلابی گری به این آرمان‌ها نباید رسید پس ویژگی مهم محافظه‌کاری، در درجه نخست در روش است. اما اندیشه اصلی نومحافظه‌کارهایی که امروزه در آمریکا حضور دارند بر می‌گردد به یک فیلسوف مهم قرن بیستم آمریکایی به نام «هنوا شتراوس» که یک محافظه‌کار به معنای مخالف با لیبرالیسم و به طور کلی مغربیه از لحاظ فلسفی است.

او بر این اعتقاد بود که مشکلات جامعه مدرن را با بلز گشت به سنت‌های دینی کم و بیش می‌توان اصلاح کرد اما «هنوا شتراوس» در عین حال از «هنون سانسو» آمریکایی هم دفاع می‌کند منتها معتقد است که جامعه آمریکا به این قانون، وفادار نمانده و منظورش هم از دفاع از این قانون بیش‌تر جنبه مذهبی آن است. یعنی بر این که این جنبه از قانون به دست فراموشی سپرده شده است. اتفاقاً من بر این اعتقادم که نومحافظه‌کارهای آمریکایی خیلی متفاوت از لیبرال‌ها هستند. این تفاوت‌ها هم در اندیشه آنان به چشم می‌خورد و هم در روش آن‌ها. البته اگر فردی مانند جورج بوش پسر را هم در نظر بگیریم متوجه می‌شویم که روش‌های او به عنوان یک فرد نومحافظه‌کار باروش‌های مرسوم خود محافظه‌کارها هم تفاوت دارد، چرا که روش‌های او مانند روش‌های یک فرد کاملاً انقلابی است و رادیکال است و گرنه یک محافظه‌کار که نمی‌شود کشور دیگری را اشغال کند بلکه در صدد این است که وضع موجود را اصلاح و حفظ کند.

سنت‌ها فکر نمی‌کنید که همین امر، پیچیدگی و سببیت مفهوم محافظه‌کاری را پرسانده که از شکل فرد حفظ وضع موجود بودن (در قرن ۱۸ و ۱۹) به معنای ایجاد تغییرات گسترده (در اواخر قرن ۲۰ و اوایل قرن ۲۱) رسیده است؟

غنی نژاد: منظور من این بود که تناقض بزرگی در این اندیشه نومحافظه‌کاری در آمریکا وجود دارد که البته به مسایل خیلی پیچیده ریشه‌های تاریخی و فلسفی خود آمریکا بر می‌گردد. حرف من این است که یکی گرفتن اندیشه‌های آزادی خواهانه و لیبرالیستی با اندیشه‌های نومحافظه‌کاری و در واقع جورج بوش خطای بزرگی است و این‌ها با هم اختلافات خیلی صریح دارند. ثانیاً خود نومحافظه‌کارها هم در اندیشه‌هایشان دچار تناقض هستند یعنی از یک طرف از آرمان آزادی (به همان مفهوم که مدرن‌های عصر روشنگری و موسسان قانون اساسی آمریکا از آن صحبت می‌کردند) دفاع می‌کنند و از طرفی دیگر مدعی رهبری و پیروی از آنها هستند و سببیت‌هایشان هم کاملاً آمریکایی (به مفهوم سلاطنت‌طلبی سیاسی بر جهان) است. پس آن سیاست‌ها یا لیبرالیسم هیچ گونه سازگاری ندارد و این چیزهایی است که مناسفته در جامعه ما بدان کمتر توجه دارند و اکثر این دو مفهوم را با هم دیگر خلط می‌کنند.

سنت‌ها اما آقای دکتر غنی نژاد فکر نمی‌کنید که وقتی عده‌ای از مشابهت‌های نومحافظه‌کارها با لیبرال‌ها سخن به میان می‌آورند بیشتر تأکیدشان بر مشابهت‌ها در زمینه اندیشه و عملکرد اقتصادی آن‌ها است نه الزاماً در روش برخورد یا مسایل؟ چرا که نومحافظه‌کارها از همان ابتدای ظهور در اواسط دهه ۱۹۷۰ میلادی شعارشان بر تانکار آمدنی دولت رفاه و کارآمدی اقتصاد بازار آزاد و بازگشت به لیبرالیسم کلاسیک بوده و به همین دلیل بود که آن‌ها به تدریج خرج خود را از محافظه‌کاران قدیمی (که کم و بیش موافق حضور گسترده‌تر دولت در عرصه‌های مختلف بودند) جدا کردند و در دهه ۸۰ میلادی با نام‌ها در مفهوم محافظه‌کاری جدید بر سیاست‌های خود، هم در انگلیس (در قالب حزب محافظه‌کار) به سرگردگی بازگشت تا جایی که هم در آمریکا (در قالب حزب جمهوری خواه) به سرگردگی رونالد ریگان، به حکومت رسیدند و امروزه هم به سرگردگی جورج بوش در آمریکا قدرت قرار دارند؟

غنی نژاد: ببینید ادعا یک چیز است و آن چه که در عمل متحقق می‌شود چیز دیگری است یعنی نومحافظه‌کاران از لحاظ اقتصادی البته اصلاحاتی در جهت کاهش مالیات‌ها و کنترل سیاست‌های انبساط پولی (محافظه‌کارانه پولی) در پیش گرفتند که کاملاً مخالف سیاست‌های کینزی بوده است که در این زمینه بسیار متأثر از امثال میلتون فریدمن بودند) ولی در عین حال این را هم باید در نظر گرفت که آن‌ها دخالت دولت در اقتصاد را کاهش ندادند. اگر می‌خواهید طرفداران واقعی اقتصاد بازار آزاد (یا لیبرال‌های کلاسیک متأثر از امثال جان لاک) را در آمریکا جست‌وجو کنید باید سراغ «لیبرال‌های» بروید و گرنه نه نومحافظه‌کارها و نه حتی «لیبرال‌های آمریکا» هیچ کدام به آن شکل طرفدار کاهش دخالت دولت در امر اقتصادی نیستند. نومحافظه‌کارها را که توجیه دادیم و لیبرال‌های آمریکا هم بر خلاف نامشان اصولاً به چپ‌ها و رادیکال‌های آمریکایی گفته می‌شود.

سنت‌ها بحث و آبا آقای دکتر امیر محبیان پی می‌گیریم.

محبیان: من هم محافظه‌کاران یا کنسرواتیوها محمولاً؟ عنصر ذکر می‌شود یکی تلاش برای حفظ آن چیزی که برای جوامع مستقرشان، آن را بهتر می‌دانند و دوم این که با تحولات تند و رادیکال مخالف هستند. اگر این عنصر را جست‌وجو کنید شاید به این نتیجه برسید که می‌توان آن را از همان نقطه آغازین پیدایش بشر و جوامع بشری ملاحظه کرد یعنی کسانی که به خاطر داشتن حس نوستالژی شادبندی که به گذشته داشتند همواره مخالف از بین رفتن ارزش‌های کهن بودند و تحولات رادیکالی را که می‌توانست این ارزش‌ها را زیر سؤال قرار بدهد مورد تهاجم فکری قرار می‌دادند. از لحاظ تاریخی هم اگر خوب بنگریم متوجه می‌شویم که س‌ال‌های من این ۱۷۵۰ تا ۱۸۵۰ میلادی اوج تحولات محافظه‌کاری سیاسی است و دلیلش هم این است که در طی این سال‌ها انقلاب فرانسه، صنعتی شدن انگلستان، دوران روشنگری و رسوخ داد که همه محافظه‌کاران را شش‌پا به این دغدغه دچار کرد که جامعه در حال تحولات ریشه‌ای است. به خصوص نمودهای این تحولات سریع در انقلاب فرانسه به

فردی زیاد بود که آن‌ها را مجبور به واکنش‌های فزاینده می‌کرد. اکنون برخی از این محافظه‌کاران مونارشیست و طرفداران سلطنت بودند. اما عمدتاً دغدغه‌شان این بود که این گونه تحولات فراتر از نهادها و ساختارهای اجتماعی، تمام ساختارهای ارزشی جامعه را زیر سؤال می‌برد. مثلاً در انگلستان دغدغه حزبی مانند «توری» این گونه بود. گرنه ننگنه جالب در آن جا این بود که فردی مانند «لاموند برک» خودش تلقی خاطری به حزب «توری» نداشت بلکه عضو حزب «ویگ» بود و با آن در ارتباط ولی نوع نگاه و دیدگاهی که داشت بیشتر به «توری»‌ها نزدیک بود. شاید وضع او را بتوان شبیه موقعیت کسی چون جورج اورول در قرن بیستم قلمداد کرد، چرا که اورول هم نسبت به تحولات سرمی که در جوامع رخ می‌داد دغدغه داشت. منتها خودش رسماً محافظه‌کار تلقی نمی‌شد.

اما نکته‌ای که در ارتباط با دسته‌بندی‌های مختلف محافظه‌کاری ذکر شده من هم بر این عقیده‌ام که محافظه‌کاری طیف وسیعی را در بر می‌گیرد که از یک طرف مرز تعیینی را در بر می‌گیرد که بخشی از آن‌ها طرفداران سلطنت و مخالف هر گونه تغییراتی در جامعه (و از این تغییرات اصلاح‌طلبانه باشند) بودند و از طرف دیگر بخشی از اصلاح‌طلبان را شامل می‌شد که طرفداران نوعی اصلاح‌طلبی گام‌به‌گام و پگونی‌های فزاینده بودند که می‌توان گفت که سیستم فکری آن‌ها ترکیبی از اصلاح‌طلبی و محافظه‌کاری به صورت توأمان بود. در عین حال برخی از طرفداران فردگرای لیبرال در یک سر طیف تا سلطنت‌طلبان روحانی در طیف دیگر را هم شامل می‌شد. شاید دغدغه‌های لاموند برک که در کتاب «مرفش تخت»

عنوان «املاحتی در باب انقلاب فرانسه» را ملاحظه کرده‌اید در آن جا چیزی که او را نگران می‌سازد و در نهایت وی را به سمت گونه‌های محافظه‌کاری تندتر یک می‌کشند انقلاب فرانسه بوده است. آقای دکتر غنی نژاد اشاره کوتاهی به نومحافظه‌کاری و روابطش با کنترول‌تراوس کردند که به نظر من خیلی مهم است و اگر ما بخواهیم نومحافظه‌کاری و به خصوص تعجلی آن را در آمریکا به خوبی تبیین نماییم چاره‌ای نداریم جز آن که کنترول‌تراوس را خوب بشناسیم. کنترول‌تراوس فیلسوف چند بعدی و بسیار مهمی است. او لاوی بودی است و از یک طرف در فلسفه تعالی خاطری به «بن مینون» دارد و از طرف دیگر هم افلاطون‌گر است و نوع نگاهی هم که به مدینه فاضله دارد او را بر آن داشت که حتی پیرامون فارابی هم مقالاتی بنویسد. پس از یک لحاظ نخبه‌گرا هم است و نکته جالب دیگر این که وی زمانی تروتسکیست هم بوده است و نیز به قانون اساسی آمریکا هم بسیار احترام می‌گذارد اما از طرف دیگر او

با مفریته هم درگیری جدی دارد و نقد ریشه‌ای آن است. بنابراین وقتی می‌خواهد افلاطونی ارائه دهد به تروتسکی از افلاطون‌گرایی و یهودیت (بخصوص آ.آ. این مینون) از جاع می‌دهد اما ریشه تروتسکیست بودنش هم در ایده «صنوبر دموکراسی» او مشهود است. چرا که دعوی میان سنانین و تروتسکی بر سر این مسئله بود که سنانین بر این اعتقاد بود که ما باید جامعه خودمان را به عنوان جامعه مدرن تلقی کنیم و آن را به عنوان جامعه سوسیالیستی در نظر بگیریم. در صورتی که تروتسکی معتقد به صدور انقلاب بود و هنگامی که فردی چون «کنترول‌تراوس» تروتسکیست می‌شود به خاطر تهاجم افکارهای جدید در دنیا در خطر است و باید آن‌ها را در برابر این تهاجمات حفظ بکنیم. همان گونه که امروزه نومحافظه‌کارها این گونه می‌گویند و بعد به خاطر دارا بودن ایده تروتسکیست‌ها در صدور انقلاب بر این اعتقاد است که برای حفظ ارزش‌های خودمان باید خارج از مرزهای خود بجهنگیم. همان گونه که نومحافظه‌کاران امروزه عمل‌آین را می‌گویند که سرساز آمریکایی در واقع سرساز جهانی است و به همین دلیل هم است که آمریکا سیاست خارجی ندارد بلکه «هیسترات جهانی» دارد و برای خود یک رسالت جهانی قابل است. مجموعه این قضایا محافظه‌کاری جدیدی را با وجود می‌آورد البته شاید ریشه‌های فلسفی تفکر محافظه‌کاری چندان در ایران باز نشده باشد و حتی در برخی جاها حتی در میان بعضی از تحصیل کردگان خودمان می‌توانیم که میان «هنوا شتراوس» و «کنراد لوی شتراوس» تفاوتی قابل نمی‌شوند و این امر می‌تواند خطرناک باشد و من هنوز فکر می‌کنم که هر کس که بخواهد تفکر کنونی آمریکارای بنامند حتماً باید کنترول‌تراوس را بشناسد.

فکوهی: دیدگاهی که من در این جسام عرضه می‌کنم از بعد فرهنگی است و اگر هم پیرامون اقتصاد صحبت می‌کنم از آن جنبه‌های سخن به میان می‌آورم که به زندگی همه ما مربوط می‌شود نه به عنوان یک متخصص اقتصادی. اولین نکته‌ای که ما با آن برخورد می‌کنیم سه غله ایهام زبانی است که فکر می‌کنم پدیده بسیار شناخته‌شده‌ای است و ما در «سنان شناسی شناختی» می‌فهمیم که حتی در یک زبان، افراد از کلمات مشخص، شناخت واحد ندارند و یک چیز را نمی‌فهمند بلکه چیزهای مختلفی را می‌فهمند و اصولاً متد برای این است که بین این چیزها تسجی می‌آید. هنگامی که شما از یک زبان وارد زبان دیگری می‌شوید این ایهام پڑ هم بیشتر می‌شود و یا وقتی شما از یک دوره تاریخی وارد دوره تاریخی دیگری می‌شوید، بزر این ایهام افزوده می‌شود. در مورد همین کلمه «ک سرواتور» باید بگوییم که این کلمه مانند بسیاری از کلمات اندیشمندانه اصلش الهیاتی و تئولوژیک است و به مفهوم حافظ و محافظت کننده است و یک جمله معروف فرانسوی است که می‌گوید: «خداوند حافظ و محافظه‌کار بزرگ است». پس این واژه «ک سرواتور» در زبان فرانسه واژه مقدسی است. همان گونه که واژه «حافظ» در زبان فارسی واژه مقدسی است و این واژه در زبان فرانسوی ایهام پیدا کرده به طوری که امروزه در فرانسه به کسی که کتاب‌نبرد هنوز «ک سرواتور» اطلاق می‌شود. یکی از اصلی‌ترین معنی واژه کنسرواتور که خیلی وقت‌ها ما آن را فراموش می‌کنیم، مفهوم حقوقی آن است که به معنای کسی است که حقوق ثبت‌شده سند و اسبولا چیزهای مقدس و سندیت یافته را حفظ می‌کند. منتها این واژه‌ای بود که به دلایلی وارد حوزه سیاسی شده این اتفاق در قرن ۱۸ و ۱۹ می‌افتد و اصولاً خود کلمه کنسرواتور در قرن ۱۹ در زبان فرانسه دلسن جالبی دارد چرا که در ابتدای قرن ۱۹ کنسرواتور مفهوم مثبتی را در زبان فرانسه دارا بوده به کسی اطلاق می‌شد که ارزش‌های مقدس و ولای جامعه را می‌خواستند حفظ کنند. دقت کنید که ما در اوایل قرن ۱۹ در یک رسنوراسیون یا بازگشت انقلابی به عصر می‌ریختیم یعنی انقلابی که در اواخر قرن ۱۸ در فرانسه ایجاد شده انقلابی بود که به خاطر فجایع بسیار زیادی که دلسن تفرتی را در میان بسیاری ایجاد کرده و هنوز هم به جاری در این نوبه‌اند که انقلاب فرانسه تنها انقلاب نویدبخش آزادی، برابری و برابری بوده است. در صورتی که علاوه بر آن انقلابی بسیار خونین باقتل عام و قوم‌کشی‌های بسیار گسترده بوده است (مثلاً در غرب فرانسه مردمی را که به زبان فرانسوی صحبت نمی‌کردند بر حمله می‌کشند). آن تفرتی را که این انقلاب (به خصوص در آن دوران ترور) ایجاد کرده در ابتدای قرن ۱۹ موجب رواج گسترده واژه کنسرواتور شد و به کسی اطلاق شد که خواهان بازگشت به دوران قبل از انقلاب بودند یعنی بازگشت به ارزش‌های مثبتی که فرهنگ فرانسه آن‌ها را اندر آورد. پس از کودتا و جریان ناپلئون سوم کنسرواتور و کنسرواتیست واژه‌هایی

غنی نژاد: روش‌های
بوش به عنوان یک
نومحافظه‌کار یا
روش‌های مرسوم
محافظه‌کارها تفاوت
دارد، چرا که روش‌های
او مانند روش‌های
یک انقلابی و رادیکال
است و گرنه یک
محافظه‌کار که کشور
دیگری را اشغال
نمی‌کند

با پای منتهی می‌شوند به صورتی که محراب و گروهبانی که نامشان کسروواتور بوده شروع به عوض کردن آن است. لاسی می‌کنند و نام‌های دیگری به جای آن می‌گذارند. همین قضیه در انگلستان هم ادامه پیدا می‌کند. همین امروز اگر میزان ۳ کشور فرانسه، انگلستان و آمریکا پیرامون کاربرد این واژه مقابله‌ای صورت دهیم متوجه می‌شویم که در انگلستان، هنوز فراموشی راحتی به خودشان «کسروواتور» اطلاق می‌کنند و اصلاً هم احساس منتهی از این قضیه نمی‌کنند. در این کشور، کسروواتورها (مخالفان کارها) در برابر طرفداران حزب کارگر قرار دارند اما در فرانسه کسروواتورترین آدم‌ها هم حاضر نیستند که این نام را بر خود اطلاق نمایند و حتی کسی که همه هم او را به عنوان کسروواتور می‌شناسند امکان ندارد که بگوید من کسروواتورم. همان‌گونه که استفاده از واژه «کسروواتور» در فرانسه تقریباً نابود است و من تا به حال ندیده‌ام که مستقیم آن‌ها هم به خود لیس واژه را اطلاق کنند به دلیل این که در انگلستان، کسروواتور است همواره توأم با حفظ ارزش‌هایی بوده که هنوز جلفه فکلیسی از آن‌ها دفاع می‌کند و به آن‌ها احترام می‌گذارد. تراجم می‌گذارد مثلاً جلفه فکلیسی هنوز از سلطنت به عنوان عنصر اصلی انسجام ملی دفاع می‌کند ولی مثلاً در ایرلند و آمریکا، نگاشتن وضع به این گونه نیست. اما در فرانسه حتی طرفداران سلطنت هم خود را راست اطلاق نمی‌کنند چون که واژه راست در فرانسه ویشی‌ها را در ذهن تداعی می‌کند یعنی دوران فاشیسم را به خاطر آن‌ها می‌انگازد و خیانت‌هایی که به جای آن از مردم فرانسه از طریق همکاری با ویشی‌ها (نماینده گان‌نازی‌ها در فرانسه) روا داشتند در ذهن آن‌ها زنده می‌کند و می‌داند که بسیاری از مسخاتی که پیرامون مقاومت مردم فرانسه در برابر آلمان‌ها و سلطان‌هایی که در برابر نهضت مقاومت فرانسه گفته می‌شود اسطوره‌ها و دروغ‌هایی بیش نیستند.



حالا اگر شما به آمریکا نظر بکنید باز مسئله فرق می‌کند. در آمریکا واژه «پیرال» چه بوش را می‌رساند و البته هنگامی که در آن ج. ا. از چپ گراها نام می‌برند بیشتر منظورشان مارکس است. حتی خیلی تندروست منظورم این است که نشان دهم که میان این کشورها که از جهات مختلف زندگی بسیاری از مفاهیم علوم اجتماعی، سیاسی، فکری و هستند چقدر اختلاف در برداشت از این مفاهیم وجود دارد و میان لیبرال و نتولیبرال هم بزرگ اختلاف خیلی بزرگی وجود دارد.

خوب و وقتی از این کشورها وارد جوامع جهان سوم می‌شویم، وارد دنیاهای دیگری می‌شویم چون در این جا خیلی راحت برای افراد آنتیک تعیین می‌کنند و الفانی نظیر راست لیبرال، چپ سگولار، چپ مذهبی و... را به افراد نسبت می‌دهند که به نظر من تمام این‌ها اغلب بی‌ربط است به دلیل این که اصلاً چنین آنتیک‌هایی در حوزه‌هایی که ما قرار داریم نمی‌تواند زیاد اعتبار داشته باشد. مگر این که بکشیم و هر حوزه‌هایی که پیچیدگی‌های جامعه ایران را نشان می‌دهد تعریف جدیدی را از این واژه‌ها ارائه دهیم و سپس دست به تعیین معادق مورد نظر بزنیم پس در استفاده از این آنتیک‌ها خیلی باید با احتیاط عمل کنیم و متأسفانه من افراد زیادی را در ایران می‌شناسم که در این زمینه خیلی سهل‌انگانه برخورد می‌کنند و صرفاً بر اساس یک موضع گیری سیاسی آنتیک مشخصی نظیر راست‌گرا، چپ، محافظه کار و... به افرادی می‌زنند. به این نکته کلیدی هم باید اشاره کنم که ما وارد جهانی شده‌ایم که خصوصیت اصلی‌اش پیچیدگی است. یعنی اتفاقی که در واقع افتاده است این است که ما در کل تاریخ بشریت ۳ انقلاب بزرگ داشته‌ایم: یکی انقلاب نوسنگی (کسروواتور)، دوم انقلاب صنعتی و سوم انقلاب اطلاعاتی یا انفورماتیک. اگر شروع انقلاب انفورماتیک را به قول بعضی‌ها اولی ۱۹۸۰ (با اختراع PC) و با نوبل ۱۹۹۰ (با اختراع اینترنت) محسوب کنیم، متوجه می‌شویم که از آن زمان تا کنون تغییرات بسیار وسیع و چشم‌گیری در جهان به وقوع پیوسته است به طوری که اصلاً دنیای ما شباهت چندانی با حوزه قبلی ندارد. حالا اگر ۲۰ سال دیگر را در نظر بگیریم احتمالاً شاید ماه‌ها در دوران جدید دیگری وارد شویم که از این هم که هست به مراتب پیچیده‌تر خواهد شد. پس در چنین دنیای پیچیده‌ای باید به بازتعریف بسیاری از مفاهیم کلاسیک دست بزنیم و باید با یک دینامیزم و تفکر پیچیده به فضای نگاه کنیم همان‌گونه که آقای دکتر فتی‌زنگ گفته‌اند در یک تحلیل ساده و سطحی خیلی راحت می‌شود مثلاً بوش را به عنوان نماینده «هنرگان‌ها یا کسروواتورها» محسوب کرد اما به قول ایشان چگونه می‌شود که یک نماینده کسروواتور می‌آید و دنیا را به هم می‌زند.

خود این امر به خوبی بیانگر این است که ما در دنیای پیچیده‌ای زندگی می‌کنیم که هر آن مفاهیم دچار دگرگونی شده‌اند مثلاً آمریکا امروزه یک گرایش امپریال دارد و این خیلی واضح است ولی ما امپریالیسم آمریکا را به هیچ وجه نمی‌توانیم با امپریالیسم امپراتوری‌های استعماری (مثلاً در قرن ۱۷، ۱۸، ۱۹ هلد و انگلیس) مقایسه کنیم و نه با امپراتوری روم قدیم چون آمریکا نوعی امپراتوری دارد که همه در آن شریکند و اگر فرق شده همه را با خود غرق خواهد کرد و در زمینه «فلسفی» می‌بینیم که باز این پیچیدگی‌ها دیده می‌شود چرا که آمریکا فرضاً متروض است ولی به پول ملی خودش متروض است و مردم آمریکا همگی قرض دارند ولی به چه چیزی قرض دارند؟ به دلازی که خودشان تولید می‌کنند. نکته دیگر این که بوش با آرای بنیادگرایان مسیحی سرکار می‌آید پس بنیادگرایی هم امروزه پدیده‌ای است که صرفاً در اسلام دیده نمی‌شود و به نظر من بنیادگرایی یهودی و مسیحی به همان اندازه بنیادگرایی اسلامی در تحولات امروزه دنیا نقش دارد.

به نظر من در چنین شرایط پیچیده‌ای باید به این سمت برویم که وضعیت کشورهای جهان سوم را بیشتر در نظر بگیریم و به خصوص از به کار بردن آنتیک‌ها و واژه‌ها به صورت سهل‌انگانه به نفع جدا خودداری کنیم چون بحث تبارشناسی واژه‌ها یک بحث است و این که افراد از این واژه‌ها چه معنایی را مراد می‌کنند بحث دیگری است.

در ادامه بحث رابطه میان محافظه‌کاری و سنت‌گرایی می‌کشایم و این که آیا میان این دو، یک رابطه «این همانی» وجود دارد یا این که با وجود برخی مشابهت‌ها نمی‌توانیم آن‌ها را در یک دسته قرار بدهیم علت طرح این پرسش این است که محافظه‌کاران با وجود اختلافات زیادی که با هم دارند به نظر می‌رسد که در زمینه برخورد با سنت شباهت‌هایی با هم دارند یعنی اگر فرضاً سر آغاز اندیشه محافظه‌کاری را اندیشه‌های آدموند نیکر بگیریم می‌بینیم که وی از جمله پادشاهان از بین رفتن سنت‌ها (به خصوص سنت‌های مذهبی) یا انقلاب فرانسه مخالفت می‌کند، حتی امروز هم ملاحظه می‌کنیم که یکی از وجوه مهم نیکر آن‌ها در حزب جمهوری خواه تأکید فراوان آن‌ها بر خانواده و حفظ آن و مخالفت با اموری نظیر همجنس‌گرایی و سقط جنین و... است که با تأکید بر مذهب و سنت صورت می‌گیرد و حتی در گذشته افرادی چون همایکل لوکات و... «هایک» هم که به مفهوم کلاسیک سنتی نیستند مفهوم سنت را (به تعبیر دیگر) ملاحظه می‌کنیم. نظر تان در این باره چیست؟

غنی نژاد: محافظه‌کاری بیشتر مفهومی است که دارای معنای سیاسی است اما سنت‌گرایی، یک مفهوم فرهنگی، فلسفی، اجتماعی و تاریخی است که این دو تا از هم باید تفکیک کنیم مثلاً فرض کنید که فردی چون هایک از نوعی سنت‌گرایی دفاع می‌کند ولی اعتقادش به طور قطع و یقین به تیرالیسم و آزادی است منتها در عین حال معتقد است که روشی که می‌توان آزادی را بوسیله آن حفظ کرد باید روشی محافظه‌کارانه و مبتنی بر سنت‌های حسنه (سنت‌های منطبق با آزادی) باشد و این امر با ایندولوژی کسروواتور (محافظه‌کاری) فرق می‌کند. اتفاقاً افرادی که آقای دکتر فکوهی کردند درست بوده و راهگشا هستند یعنی یکبار شما محافظه‌کار به معنای بنیادگرا که طرفدار نوعی Fixism (ثبات‌گرایی) است هستید و آن محافظه‌کاری سیاسی بیشتر بر این جنبه مبتنی است و یا همان محافظه‌کاری ایندولوژیک که در برخی از جناح‌های موجود در آمریکا شایع است البته من مانند دکتر فکوهی آن قدر نسبت به این جریان بدبین نیستم و معتقدم که در آمریکا هم گروه نتو محافظه‌کارها در نهایت موفق نمی‌شوند بلکه بر این اعتقادم که این یک موج گذراست یعنی چون اغلب مردم آمریکا مردمی دین‌دار هستند نتو کارها از این قضیه سوءاستفاده کرده‌اند و دست به استفاده از این می‌زنند گمان این که در جرایم دیگر از جاهای دنیا هم استفاده از این دین بسیار می‌شود بنابراین من معتقد نیستم که این‌ها در آینده نزدیک در آمریکا موفق بشوند، چرا که به زور پنجاه درصد آرای مردم آمریکا را گرفته‌اند و در انتخابات آینده هم به احتمال زیاد شکست خواهند خورد و حتی بر این اعتقادم که حتی اگر جمهوری خواهان در انتخابات آینده برنده شوند، دیگر جناح تشویقی این جریان به قدرت نخواهد رسید.

به هر حال، بحث بنیادگرایی و محافظه‌کاری به مفهوم بدکاره امروزه مثل شکل جدی دنیا نیست. حالا چه این بنیادگرایی از نوع نتو محافظه‌کاری جورج بوش باشد و چه از نوع جهان سومی‌اش به خصوص از نوع اسلامی‌اش که نچلی آن را در مسائل بین‌الملل و تقاضه می‌بینیم. منتها بحث مهم ما در تناقض جدی اندیشه همه این‌ها است مثلاً محافظه‌کاری مانند بن‌دلان که خودش را دیناً مدعی دفاع از اصول اسلامی اسلام می‌داند روش‌هایش به شدت از نوع روش‌های مدرن انقلابی است که روش‌هایی ضد محافظه‌کارانه است و این بزرگ‌ترین تناقض آن‌ها است یعنی همواره مضمون و شکل اندیشه باید با یکدیگر متناسب باشد این امری است که در کشور خودمان هم آن را در رخ داریم مثلاً ما در کشورمان کشتی را مسرغ داریم که مدعی سنت‌گرایی و محافظه‌کاری اند ولی در عمل به شدت انقلابی‌اند خوب استنگال همه این‌ها در اندیشه‌شان نهفته است که اندیشه هر کسی باید با عمل او متناسب باشد. وقتی فردی مانند هایک از نوعی محافظه‌کاری و سنت‌گرایی دفاع می‌نماید معنایش این است که او یا هر نوع انقلابی‌گری مخالفت دارد او در جایی می‌گوید:

هر تغییر و تحولی باید با تکیه بر سنت‌ها باشد و بدون آنکا به سنت‌ها هر تغییری که به حدی آن تغییر، تغییر نامطلوبی خواهد بود که با جامعه آن‌ها را پس می‌زند و یا ضلالت و هزینده‌های بسیار زیاد خواهد بود و عموم انقلاب‌ها هم همین‌گونه هستند هیچ محافظه‌کاری نمی‌تواند انقلابی هم باشد بنابراین اگر به سوال شما برگردیم باید بگوییم که سنت‌گرایی از نظر من در اصول پدیده مثبتی است و هر جامعه‌ای با تکیه بر سنت‌هایش می‌تواند پیشرفت کند و گرنه باقی آن‌ها به پیشرفت و ترقی دست نمی‌یابد. در عین حال باید توجه داشت که تکیه بر سنت‌ها به معنای حفظ وضع موجود نیست بلکه تکیه بر سنت‌ها به مفهوم تکیه بر یکسری ارزش‌های مؤنده و درستی است که احتمالاً برخی از آن‌ها جهان سوم و غیر قابل تغییرند ولی در عین حال باعث تحول و پیشرفتند و وسیله ترمز کردن پس بحث اساسی ما در سازگاری مضمون و روش بود که گفتیم اگر این‌ها با هم ناز کار باشند خیلی به نفع می‌آورند.

اما آقای دکتر غنی نژاد، من فکر می‌کنم که یک تناقض در صحبت‌های خودتان هم بود: شما در ابتدای بحث تقریباً یک رابطه «این همانی» میان سنت‌گرایی و محافظه‌کاری قابل شدید ولی در صحبت‌های فعلی با وجود مشابهت‌هایی که میان این دو بر شمردید آن‌ها را چندان از هم از تلقی کردید. بالاخره این‌ها از نظر شما چه مشابهت‌ها و تفاوت‌هایی دارند؟

غنی نژاد: من ته‌آن صحبت اول را گفتم نه این را من گفتم که این‌ها با هم مربوطند و وقتی شما از محافظه‌کاری به مفهوم حفظ وضع موجود صحبت می‌کنید این سوال پیش می‌آید که چه چیزی را می‌خواهید حفظ کنید؟ یک معنایش این است که می‌خواهید سنت‌ها را نگاهداری کنید اما معنای دیگرش این است که چگونه می‌خواهید این‌ها را حفظ کنید و آیا می‌خواهید همه این سنت‌ها را حفظ کنید؟ اگر جوانان مثبت‌اند از دوران آن همان Fixism (ثبات‌گرایی) و بلزگشت نام به سنت‌ها و به قول آقای محیبیان «ترتاج» بیرون می‌آید اما یک وقت هم می‌گویید ما به تغییرات هم معتقد هستیم منتها با روش محافظه‌کاری این دو خیلی با هم متعارضند پس سنت و محافظه‌کاری با هم ربط دارند منتها با یکی نیستند.

محیبیان: من می‌خواهم ابتدا در مورد این که آیا یک محافظه‌کار اصلاً می‌تواند از لحاظ متدروش انقلابی باشد یا نه؟ صحبتی نکنم فکر می‌کنم که اتفاقاً در ذات محافظه‌کاری به گونه‌ای اعتقاد به آنرویی نمی‌تواند باشد و وجود دارد یعنی یک فرد محافظه‌کار همیشه بر این اعتقاد است که جهان رو به عقب رفتن است لذا گذشته آرمانی‌اش بیش از ما بوده است و ما باید آن را به گونه‌ای حفظ بکنیم (هم چندان که شاعر می‌گوید: هر چه آید سال تو گویم دروغ از پارسان) در میان ایرانیان هم من فکر می‌کنم که این نگاه نوستالژیک است. بحث به گذشته همیشه وجود داشته است، به خصوص هر چقدر که سن انسان بالاتر می‌رود این نگاه به گذشته و محافظه‌کاری هم بیشتر می‌گردد و چه با کسانی که در دوره جوانی به شدت انقلابی بودند در سنین پیری به شدت محافظه‌کار شدند.

غنی نژاد: با ما چه بسبب مارکس‌گرایان می‌شناسیم که بعدها بی‌مفکر شدند. محیبیان: اما نکته دیگری هم پیرامون رابطه محافظه‌کاری و سنت یهودی بگوییم، به خصوص این که بسیاری از محافظه‌کاران از جمله لوتوان، تراوس یهودی بودند، مثلاً فردی چون لایپنیتس انتقادی داشت که آن را تحت عنوان «همانگی پیشین بنیاد» مطرح می‌کرد مفهومش این است که دنیا از پیش کوک‌ش است و آن موندگاری که از لحاظ لایپنیتس موجودند با هم ارتباطی را برقرار می‌کنند و جهان نظم و متروش را از گذشته می‌گیرد. ضمناً یک تفکر سنتی یهودی است چندان که در قرآن هم از قول یهودیان این‌گونه مطرح شد که: «بدانکه مغلوبه (سنت خدایند بسته است) یعنی مطابق دیدگاه یهودی خدایند بکار دنیا را خلق کرده ولی بعد خودش به کل از روند جهان کنار کشیده و دنیا را کوک کرده و خود دنیا به طرف جلو حرکت می‌کند فکر می‌کنم که هر کسی که در سنت‌های یهودی کار بکند در روش محافظه‌کاری بیرون می‌آید پس فردی چون «لوتوان لوس» رهش را از این

فخر درست انتخاب کرده است؛ یعنی اگر هر کس سنت‌های یهودی را خیال کند به همین جا می‌رسد چنانچه کاتولیسم رومن و مسیحی هم موقمی که به سمت ریشه‌های خودش می‌رود به محافظه کاری گرایش پیدا می‌کند.

پس در سنت محافظه کاری هم یک نوع بدبینی حداقل نسبت به وضع موجود وجود دارد و البته عدلی هم این بدبینی را به آینده تسری می‌دهند (که البته به نظر من، روند غلطی است) اما در مورد رابطه میان مضمون و متن که دکتر غنی‌زاد گفتند چندان بی‌لاجن را هم مثال زنده به عنوان جریانی که به خاطر نگاه سلفی‌اش باید قاعدتاً محافظه کار باشد ولی در عین حال دست به کارهای انقلابی می‌زند و به زعم ایشان این تضاد ناقصی را در آن ایجاد می‌کنند) باید اضافه کنم که این نگاه محافظه کاری در فرهنگ تشیع هم وجود دارد بنابر این که آن‌ها بسیاری از آرمان‌ها را در دوران رسول اکرم (ص) جستجو می‌کنند و حالا این سوال پیش می‌آید که پس چرا آن حرکت انقلابی در بطن تشیع وجود دارد به خصوص در مورد محافظه کاران امروز ایران (که به قول دکتر فکوهی یک انبیکت به این‌ها نسبت شده) این پرسش مطرح است که چگونه این‌ها حرکت‌های انقلابی را تأیید می‌کنند؟

در این زمینه می‌توان گفت که دو گونه دیدگاه در این زمینه وجود دارد یکی نگاه و دیدگاهی که هم حال و هم آینده را به طور کلی نفی می‌کند و می‌خواهد به طور کامل به گذشته برگردد (که گفتیم این حرکت، حرکتی ارتجاعی و رو به عقب است) و البته نگاه دیگری هم در این میان وجود دارد که نظم موجود را بر نمی‌تابد و آن هم در میان اهل تشیع و اهل سنت چنین دیدگاه‌هایی وجود دارد به این شکل که در برخی نطفه‌های اهل تشیع از جمله سلفی‌گری (که صورت افراطی‌اش همان وهابی‌گری می‌شود) یا نفی وضع موجود و بدبینی نسبت به آینده می‌خواهد دقیقاً همان افکارهای پیشین صدر اسلام را به طور کامل در جامعه اجرا نمایند. اما در تشیع نگاه دیگری وجود دارد به نام «تبخار» که مفهوم دقیقش همان نفی وضع موجود است البته تشیع گذشته را به عنوان یک امر مطلوب می‌پذیرد منتها معتقد است که هنوز آن امر شکل نگرفته یعنی جامعه مطلوب (به معنای صدر اسلام) را از ما در گذشته نمی‌دانند بلکه معتقد است که در آینده رخ می‌دهد و همین امر آن‌ها را از سلفیون جدا می‌سازد. پس این اگر چه یعنی سلفیون اهل سنت و انقلابیون شیعه هر چه هر دو وجود بشری دارند مثلاً هر دو ضد آمریکا هستند ولی از ما مانند هم نیستند و نمی‌توانند با هم کنار بیایند به عبارتی این‌ها بغضشان یکی است ولی حبشان یکی نیستند به عبارت دیگر آن‌ها با وضعیت موجود به مفهوم آن چیزی که ایالات متحده آمریکا تحت عنوان «حظم توین جهانی» و ایجاد نظام تک قطبی مطرح می‌کند، مخالفت جدی دارند ولی اهدافشان یکی نیست.

در واقع نفی وضع موجود به آن‌ها این اجازه را می‌دهد که برای گذر از آن دست به حرکت انقلابی بزنند اما چرا باید به این‌ها محافظه کار لقب داد؟ چون در دید این گونه جریانات و افراد وابسته به محافظه کاری یک نوع نگاه منفی نسبت به مفریته وجود دارد و آن را سرچشمه و سرمنشأ ایجاد ارزش‌هایی می‌دانند که به زعم آن‌ها آن ارزش‌ها ارزش‌های الهی نیستند بلکه آن ارزش‌های مبنی بر جامعه را از خصلت‌محوری به انسان‌محوری گشته است البته کسی چون دکتر سیدحسین نصر هم همین گونه می‌اندیشند و از این نظر می‌توان مثال آورد که در زمره محافظه کاران نامداد کرد دکتر نصر نقد ریشه‌های مفریته است و حتی به علوم الهی یا علوم فقهی در برابر علوم انسانی معتقد است بنابراین به نظر می‌رسد که ما می‌توانیم میان مضمون و روش تفکیکی صورت دهیم مثلاً می‌توانیم جریانات و گروه‌ها و افرادی را داشته باشیم که هم از لحاظ مضمون و هم از لحاظ روش محافظه کارند که این‌ها عموماً جوایع مستقری هستند که نسبت به وضع موجود دید منفی ندارند یعنی این دسته افراد مگشته را و هم زمان حال را تأیید می‌کنند ولی نسبت به آینده بدبین هستند مانند جوایع مستقر انگلستان.

نیز می‌توان نوع دیگری از محافظه کاری را بیابیم (یا تمام سه‌تاهم‌هایی که ممکن است از آن برآید) که گذشته را تأیید می‌کند و حال و رانی می‌کنند و در این جا به آسم تبدیل می‌گردند یعنی کسانی که می‌خواهند آینده‌شان را بر حسب گذشته‌شان بسازند (مانند نمونه سلفی‌گری) و آن‌هایی که آینده‌شان را بر اساس مدل خاصی که تعریف می‌کنند می‌سازند (مانند انقلاب شیعه) لذا انقلابی‌گری اصولاً از نفی وضع موجود سرچشمه می‌گیرد یعنی روش تمام انقلابیون، رادیکال و انقلابی است منتها از لحاظ مضمون یا توجه به این که در مورد نمونه سلفی‌گری و شیعه‌ها مشخص به زمان حال نیست بلکه به گذشته به گونه‌ای تعلق دارد می‌توان از روش انقلابی و مضمون محافظه کارانه به طور همزمان سخن گفت.

فکوهی: این پرسش هم در این جا می‌تواند مهم باشد که آیا دیدگاهی که عموم محافظه کاران نسبت به سنت دارند رویکردی ضد مدرن یا غیر مدرن است یا در دوران پارادایم مدرن قابل طرح است؟

فکوهی: در مورد رابطه «Tradition» (سنت) با «Conservatism» (محافظه کاری) چون من همیشه عادت دارم که تبارشناسی سخن بگویم این جا هم می‌خواهم از این منظر وارد شوم چون متقدم که تبارها به ما فر هم‌واژگان بسیار کمک می‌کنند چون اصولاً Tradition از واژه Taradere گرفته شده که به مفهوم تفاوت، انتقال و گذار است بنابراین اصولاً نگاه کردن به سنت به عنوان یک گسست، یک نگاه غلط و نامست است. این نگاه در جهان سوم حاصل یک تفسیر غلط از اتفاق است که از اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ به خصوص در فرانسه اتفاق افتاد (مقتدر رابطه میان کلیسا و دولت و مسائل دیگر) این مسئله باعث شد که جهان سومی‌ها تصور کنند که میان سنت و مفریته یک رابطه گسستی اتفاق افتاده و مفریته سنت را نابود کرده و جانشین آن شده است در صورتی که اصلاً چنین چیزی در غرب به وقوع نیویست بلکه مفریته حتی در اروپا از دل سنت بیرون آمده است حالا اگر بخواهیم خیلی شماتیک صحبت کنیم باید بگوییم که مثلاً اعلامیه حقوق بشر ترکیبی بود از سنت یهودی - جی از یک طرف به اضافه سنت یونانی - ر می‌از طرف دیگر ولی ده درصد باقی ماندش هم رابطه آن سنت با جهان جدید برای تطبیق یا آن بوده است ریشه این تفکر که مفریته می‌آید و سنت را تخریب می‌کند یک تفکر استعماری است علت آن هم این است که کسانی که به کشورهای جهان سوم می‌روند و آن‌ها را کولونیزه می‌کنند غالباً در کشورهای خودشان آدم‌های دموکراتی بودند اما خدای که هم اکنون در دست - می‌شود به خوبی نشان می‌دهد که استعمار برخلاف آن تکللی که تصور می‌شود، فرآیندی خوین و همراه با قوم‌کشی‌های بسیار گسترده بوده است ما هم این پدیده را به عنوان یک جراحت و آسیب گرفتیم ولی در این امرجی دوری سنت و مفریته که در ایران به دنبال هم آمدند و به خصوص در - سال‌های اخیر ما به سمت یک فرمالیسم و جشتاک کشیده شدیم که به همین دلیل نه می‌فهمیم سنت چیست و نه مفریته می‌توان گفت که بزرگترین آسیبی که ما در سال‌های اخیر خوردیم همین رواج پدیده فرمالیسم یا «صوری‌گری»

بوده است یعنی همه چیز را در فرهاد شکل‌ها و صورت‌ها خلاصه کردیم و محتواها را هر گونه که خواستیم در داخل این فرهاد گذاشتیم و باعث چندین آسیب بزرگ شدیم دیگر این که هیچ شکلی گویای هیچ محتوایی نیست یعنی از شکل کسی ما دیگر نمی‌توانیم به راحتی این را بیابیم که آن طرف چگونه می‌اندیشید؟ در واقع همین واقعیت است که باعث می‌شود اصطلاح «سکیزوفرنی فرهنگی» را در جوامعی چون خودمان به کار ببریم پس فرم و محتوا باید بهم تناسب داشته باشند و از جمله درباره سنت باید این را هم اضافه کنیم که پلاهایی که ما بر سر سنت آورده‌ایم به هیچ وجه بر سر مفریته نیارده‌ایم ما در واقع تمام مکتب‌های طبیعی (یا سنتی) را که جامعه به همراه داشته (مانند همبستگی خانوادگی را که کمک به عدم گسترش فقر و آسیب‌های اجتماعی می‌کند) از بین بردیم ولی آیا به جای آن چیزی را جایگزین کردیم؟ خیر! ما سنت‌هایمان را از بین بردیم ولی مفریته‌ای را هم به جای آن قرار ندادیم.

فکوهی: آقای دکتر فکوهی لطفاً کمی از بحث مفهوم سنت خارج شوید و به جنبه کاربردی آن به خصوص در ارتباط با فلسفه محافظه کاری بپردازید.

فکوهی: اما در مورد محافظه کاری، زمانی شما تاریخ ایده را مطرح می‌کنید و زمانی وارد بحث علمی می‌شوید در مورد محافظه کاری ما باید ببینیم که چه کسی چه چیزی را و برای چه می‌خواهد حفظ کند و به همین جهت یک انقلابی هم می‌تواند در معنایی محافظه کار باشد و یک محافظه کار هم به معنایی می‌تواند انقلابی همه این‌ها بستگی به این دارد که شما از چه منظری به قضیه نگاه می‌کنید. در همین جا هم مشکل واژگان را به همراه داریم مثلاً در این جا واژه‌ای را به نام «انقلابی‌گری» داریم که واژه‌های نادرست است تنها انقلابی‌گری‌ای که ما داشته‌ایم لیبرالیسم بوده است انقلاب چیزی است که به وجود می‌آید و این بود که ادعا می‌کرد انقلاب را باید به وجود آورد و ساخت (یا مهندسی انقلاب کرد) بنابراین انقلاب پدیده‌ای است که اتفاق می‌افتد منتها حالا که اتفاق افتاده هیچ دلیلی وجود ندارد که ما در آن بمانیم اگر در حرون آن باقی بمانیم وارد امر دیگری می‌شویم که به آن «Voluntarism» (اراده‌گرایی) اطلاق می‌شود و این همان چیزی است که بیشترین ضرر را به ما خواهد زد زیرا وقتی لایبرال‌گرایی بشود در این توهم فرو می‌رود که هر آن چه که اراده نماییم به وقوع خواهد پیوست مثلاً این که بخش نامه زده شود که از فردا یا چند روز آینده قیمت‌ها را بالا یا پایین ببریم یا نرخ تورم را بالا و پایین بکنیم اما نکته دیگر این که رادیکالیسم هم واژه دیگری است از زمانه‌ها به معنای اراده‌گرایی است و نه انقلابی‌گری را به ذهن متبادر می‌سازد بلکه رادیکال بودن را به صورت مختلف می‌شود تعریف کرد مثلاً من خودم را به عنوان یک رادیکال به حساب می‌آورم ولی به هیچ وجه معتقد به این نیستم که همه چیز را باید به هم ریخت و اختراع کرد که همان گونه که دکتر غنی‌زاد گفتند سنت‌های ما تنها ارزش‌های بزرگی هستند که مایه همراه داریم و ما جزو کشورهای هستیم که ۲۰۰ سال پشت سرمان سنت داریم ما اصلاً سنت دولت را در اختیار داریم و به همین علت هم هست که در این کشور هنوز دولت وجود دارد و گرنه ببینید که در کشورهای آفریقایی چه می‌گذرد به طوری که هنوز پلیس یا اداره مالیاتشان را دولتی مانند فراد به اداره می‌کنند وقتی می‌گویم که ما سنت دولت را در اختیار داشته‌ایم بدین معناست که ما در جایی پسر می‌زیریم که افزون بر ۲۰۰ سال است که مردم ما لاقال می‌دانند که مالیات می‌داند اقتصادی و پول و چه چیزهایی هستند این‌ها همه مظاهر سنت هستند منتها مانند اثری که از یک پدر بزرگ به آدم می‌رسد ممکن است مفید یا غیر مفید باشند یعنی سنت به خودی خود یک ارزش مطلق نیست.

محبیان فقهیم آره لئو اشتراوس در بحث محافظه کاری بسیار مهم است اما حتی برخی نخبگان ما «لئو اشتراوس» را با «لوی اشتراوس اشتباه می‌گیرند»

همین جا لازم است در پایان سخنم نظر نظری را از انجمن انسان‌شناسی آمریکا (که بزرگترین انجمن انسان‌شناسی دنیا است) ذکر کنم این انجمن که ۱۱۰۰۰ نفر عضو دارد در سال ۱۹۹۴ با اعلامیه جهانی حقوق بشر از منظر دفاع از نسبی‌گرایی فرهنگی مخالفت نمود ولی همین انجمن در ۱۹۹۱ نظر خویش

را تغییر داد به این صورت که اگر در گذشته با این اعلامیه مخالفت کردیم به این دلیل بود که تجربه قرن ۲۰ را به طور کامل ندیده بودیم و این تجربه به ما نشان می‌دهد که از سنت باید دفاع کرد و بر اساس آن باید مفریته را ساخت ولی سنت یک ارزش مطلق نیست بنابراین چیزی امور در سنت وجود ندارد که باید از بین برونه ولی شرطی که انسان‌شناسان برای این امر می‌گذارند این است که خود مردم در شرایط دموکراتیک باید تشخیص دهند و تعیین کنند که چه چیزی مثبت و چه چیزی در سنت‌ها منفی است و ثقیلاً تمام این سنت‌ها باید طی یک فرایند تدریجی تغییر پیدا کنند و مفریته اساساً باید بر اساس سنت ساخته شود و مفریته‌ای که پایه و اساس نطفه باشد و بی‌ریشه باشد همان چیزی می‌شود که ما امروزه به همراه داریم که در واقع مفریته به مفهوم واقعی نیست بلکه یک شکل هیولایی ترکیبی است میان سنت و مفریته که حاصل ترکیب‌هایی است که به شکل خوداگاه یا ناخوداگاه و یا منافع مختلف ایجاد شده است ولی نتیجه‌اش این خواهد بود که کل جامعه در این قضیه بازنده خواهد شد.

فکوهی: اما مسئله دیگر پیرامون فایده‌مندی و تأثیر گذاری ایده محافظه کاری به خصوص نوع محافظه کاری در جهان و از جمله در ایران است و این که آیا امروزه عناصری هنوز در سیستم تفکر محافظه کارها وجود دارد که بتواند خصلت جهان شمول پیدا کند و تأثیر گذار باشد و در صورت تأثیر گذاری آیا فایده‌مندی‌ای برای آن متصور است؟ این سوال به نظر من به خصوص زمانی اهمیت می‌یابد که گفته می‌شود پس از واقعه ۱۱ سپتامبر، جریان نوع محافظه کاری رو به گسترش است و بسودای فتح جهان را نه فقط از لحاظ سیاسی بلکه از لحاظ فکری و فرهنگی و اقتصادی دارد.

غنی‌زاد: فکر می‌کنم که قبلاً توضیح دادم که رژیم فلی آمریکا در داخل خود آمریکا هم طرفداران نام ندارد و به زحمت می‌شود گفت که «فدر صدم مردم آمریکا هم طرفدار آن باشند (کما این که بسیاری هم معتقدند که اساساً دولت بوش با یک نوع تقلب انتخابی و به زور داد‌گانه رای آورد) بنابراین من گمان نمی‌کنم که ایده‌های نئوناز‌ها همراه و طرفدار زیادی در دنیا داشته باشند اما آن چیزی که دنیا با آمریکا به همکاری می‌پردازد در جهت کنترل آن بنیادگرایی یا فوندامنتالیستی است که رویروی آمریکا قرار گرفته است و این معنایش این نیست که دنیا در حال حاضر دارد از آن بنیادگرایی حاکم بر آمریکا هم حمایت می‌کند و آن چیزی که دولت آمریکا در حال حاضر پیگیری می‌کند به نظر من به لحاظ ایدئولوژیک قابل دوام نیست و این‌ها کوتاه خواهند آمد یعنی به نظر من طیفه سیاسی آمریکا عاقل‌تر از آن است که مدت زیادی این ایدئولوژی را حفظ نماید و آن را رها کند خودش قرار دهد اما مشکل اصلی به نظر من آن سوی آمریکا و به خصوص سیاست است که در منطقه خاور میانه وجود دارد که اساساً بهانه لازم راه دست‌آمیزی‌های می‌دهد که آن سیاست‌های تهاجمی را به کار ببرند.

اما فکر می‌کنم بحث ما این چیزها نبود، بحث ما این بود که سنت‌ها چه فایده‌ای برای ما دارند و به چه درد ما می‌خورند؟ من گفتم که سنت‌ها را باید از آن کنسرواتیسم (به معنای سیاسی کلمه) جدا کرد





فکوهی نباید ببینیم
چه کسی چه
چیزی را و برای
چه می خواهد حفظ
کند و به همین
جهت یک انقلابی
هم می تواند در
معنایی محافظه کار
باشد و یک
محافظه کار هم به
معنایی می تواند
انقلابی باشد

ومن آن چیزی که از آن دفاع می کنیم به هیچ وجه هیچ شکلی از کنسرواتیسم نیست ولی به شدت طرفدار حفظ این سنتها (البته سنتهای حسنه) هستیم چرا که همه سنتها که الزاماً خوب و مفید نیستند بلکه برخی سنتها هم شند که دردی را تأیید می کنند و یا سنت زنده به گور کردن دخترها در عصر جاهلیت که - سنت قابل دفاعی نبود امروزه هم به جاری از سنتها شد که باید به طور قاطع نفی شوند قلمبرخی اصول جهان شمول هستند که باید از هر محور و قطب نما قرار داد و به سنتها تکیه کرد برای رسیدن به اینها چیزی که آقای دکتر فکوهی پیرامون اجتناب انسان شلستان آمریکا گفتند ناظر به همین قضیه بود که دنیا در حال تحول است و اگر مانسی گرای فرهنگ را به حد اعتدال برسانیم به نفع است و نوعی گم کردن ارزش های سرزمین و در نهایت مجبور خواهیم شد که تحت عنوان نسبی گرایی حتی ارزش های منسومی چون سنت آدم خواری در برخی قبایل آفریقایی دفاع ماییم خوب این که امکان پذیر نیست آن دنیا به این نتیجه رسیده است و اساساً سازمان ملل هم روی این نکته شکل گرفته است و اعلامیه حقوق بشر هم روی این اصل صادر شده و کس جرعه ای تائیدش کرد مدتی که یکسری اصول ارزش های جهان شمول در دنیا وجود دارد که صرف نظر از کشورها بین هادیان کوزلی ها و انتقادات باید آن ها را پذیرفت و بر مبنای آن ها قاعده بازی را شکل داد خوب اگر این را پذیرفتیم قاعده بازی ما دیگر نمی تواند هر چیزی باشد ما اصلی در اقتصاد و علوم اجتماعی داریم تحت عنوان وابستگی به مسیر طی شده یعنی هر جامعه ای سنتی را به همراه دارد و هر کسی مسیری را که طی کرده طولانی تر باشد وابستگی اش به آن بیشتر است یعنی به راحتی نمی تواند جامعه اش را تغییر بدهد آقای دکتر فکوهی هنگامی که می گویند ما سابقه ۲۰۰۰ ساله سنت داریم معنایش این است که به راحتی نمی توانیم جامعه را تغییر بدهیم و اگر ما به زور آن را تغییر دهیم چیز مطلوبی از درونش نخواهد آمد بلکه احتمالاً قاعده ای روح خواهد داد.

بنابراین تکیه ای که باید بر سنتها کرد از این زاویه است یعنی سنتهای حسنه همان ارزش های جهان شمول پذیرفته شده در جهان را تقویت خواهد کرد اتفاقاً تصور من این است که این سنتهای حسنه در اسلام بیشتر از ادیان دیگر وجود دارد یعنی سنتهایی که بر حفظ کرامت انسانی، نگهداری حیات انسان، ارزش های فردی و تکیه می کنند پس سنتها باید در جهت این ارزش ها حفظ و تقویت و تفسیر شوند شما ممکن است برخی از سنتهایی داشته باشید که در جهت خلاف این ارزش ها و کرامات انسانی تفسیر شوند که ما این که امروزه سلفی ها دارند چنین کاری را صورت می دهند آن ها اتفاقاً مدعی همان پیغمبری (ص) هستند که شویمان هم بر او تکیه می کنند حالا شما ببینید که این ها چه تفسیری از اسلام دارند پس من اعتقادم بر این است که دعوا بر سر اسلام یا آن سنت نیست بلکه بر سر این است که ما چه نگاهی به این سنتها داریم و چه ارزش هایی را قابل تکیه و چه شمول می دانیم و بر مبنای آن است که ما باید قواعد بازی را شکل بدهیم و بپذیریم و الا اگر نخواهیم سوای آن ها ساز دیگری بزنیم، تبدیل به همان طلبگیسم و بن لادن و... می گردیم

همچنانچه من هم بر این اعتقادم که این برتری که امروزه نومی محافظه کار آمریکا در سطح جهانی دارند برتری از نوع اقتصادی و نظامی است و به هیچ وجه این برتری و چه فرهنگی و فکری ندارد یعنی رونده رونده نیست که بتواند استوار بماند به این دلیل که نگاهی که آن ها برای ایجاد غلبه جهانی دارند یک ظرفیت بسیار بالایی را از لحاظ هزینه می طلبند یعنی باید هزینه های بسیار کلانی را بپردازند تا بتوانند دنیا را مطابق مصلحتی که منظورشان است شکل بدهند مقاومت ها در مقابل این دیدگاهها هم بسیار شدید است و حتی در صفوف متحدین خود آمریکایی ها هم در این زمینه دیده می شود مثلاً شما اگر به فرانسه بروید متوجه می شوید که آن ها نگران این هستند که نکند شیوه زندگی (lifestyle) آمریکایی بیاید و خود ابر زندگی فرانسوی ها غالب کند من فرانسه که رفته بودم با مسئول یکی از سازمانها که کارش در حقیقت ممیزی بود صحبت کردم آن مسئول به صراحت ابرو می کرد که من اجازه نخواهم داد که حتی سطح نمایش فیلم های آمریکایی از حدود مسمی بیشتر بگذرد تا فرهنگ فرانسوی را تحت الشعاع خود قرار دهد البته مقاومت ها در کشورهای دیگری چون انگلستان و ژاپن و... هم ملاحظه می کنید و لذا اگر نومی محافظه کاری که در ایالات متحده آمریکا هست به منظور این باشد که در جهت حفظ منابع و سنت آمریکایی عمل نماید و داعیه جهان شمول هم نداشته باشد مشکلی نخواهد بود که مقاومت های جدی در برابرش خواهد شد و من هم این ظرفیت را در آن نمی بینم که در خود آمریکا هم این محافظه کاری ادامه پیدا کرد البته در آمریکا یک ظرفیت فکری قوی و روشنفکر پشت این قضیه قرار گرفت و حرکتی را رو به جلو برد حرکت فکری ای که فردی چون لئونل استراوس پدید آورده بود به یک حرکت سیاسی - نظامی تقابل پیدا نمود و مسلمانان حرکت عصر خیلی طولانی ای نخواهد داشت.

اما نکته مهم دیگری که در این جا وجود دارد این است که این نوع نسکله در هر سه فکری ارزش های فرهنگی یک نوع رویکرد رادیکال مقابل خودش را زنده کرد اصطلاحی وجود دارد مبنی بر این که رادیکال ها در همه جا یکدیگر را تقویت می کنند و برای بقای خودشان به همدیگر احتیاج دارند یعنی دولت بوش برای خودش به بن لادن و بن لادن هم به دولت بوش محتاج است نکته دیگر «ارزش های جهانی» است این نکته نکته درستی است که ما می توانیم به سنتها به عنوان مرده و یک جوامع به عنوان امور مطلق نظر بکنیم و این ایده را رواج دهیم که هر چه هست خوب است یا این که هر چه هست بد است بلکه باید بر خود دهنای گزینشی در این امر داشته باشیم البته در برخی شاخصه های این گزینش و حتی نحوه برخورد ما با این گزینش ها می شود بحث کرد و البته خود پیاسر ما هم در این رابطه بر خود دهنای متفاوتی داشتند مثلاً ایشان بحث زنده به گور کردن دختران را مستقیم جابوش را می گیرند ولی مثلاً در مورد بردناری آن را در یک پرونده از بین می برند و یا در واقع بر نامه های بوش می چسبند به این صورت که ما در اسلام بنده آزاد کردن داریم ولی بنده گرفتن عملاند داریم و البته برخی از سنن هم پیوند که در دوران اسلام فراموش حفظ شده ولی محتوایشان الزاماً خیر مانند خود پدیده حج ولی کلابه نظر من از بیالکتیک میان آن ثبات گرای که نسبت به ارزش های گذشته موجود است به گزینش می زند و نگاه رادیکال نسبت به آن ارزش ها دارد می توانیم همان یک راه معتدل را بیرون بیاوریم

فکوهی: مباحثی که شما مطرح می کنید مباحثی مهم و در عین حال open end هستند و نمی شود به راحتی از آن گذشت من خیلی دوست دارم که در خوش بینی آقایان شریک باشم ولی ذاتاً آدم بدبینی هستیم اصولاً فکر می کنم که ما در موضوع خطرناکی در جهان مسر می ریم در واقع یک طرف قضیه این است که بوش آمده و در بهترین حالت بر نامه ای را که دارد اجرا می کند نتیجه سیاستهایی است که اتفاق فکر آمریکا از سال های ۸۰ و ۹۰ داشتند روی آن کار می کردند و بالاخره به آن رسیدند و این تنها یک

جنبه قضیه را می رسد ولی واقعتاً دیگر قضیه این است که استراتژی تخریب ضروری که به نتیجه رسید (که استراتژی بلند مدتی بوده یعنی در واقع جنگ سردی بود که سابقان سال نامه داشتند) و جهان را از حالت دو قطبی به سمت تک قطبی شدن سوق داد باعث شد که گرایش های امپریال در آمریکا تقویت شود و مثل هر امپریالیستی تلاش کند که با یک ضمانت نظامی بتواند اقتصادش را به عنوان اقتصاد اول جهان نگه دارد و این کار فوق العاده خطرناکی برای کل جهان است و البته جهان در برابر آن مقاومت می کند و البته بخشی که دوستان از این زاویه مطرح می کنند درست است در حال حاضر مسئله جهانیان این است که جهان حاضر نیست جهانی تک قطبی را بپذیرد که قطب آن هم آمریکا باشد و بر اساس یک مدل زندگی (که در هیچ جای دنیا هم وجود ندارد) اداره شود به هر حال تقاضایهایی در این مدل هست که متأسفانه ما نمی توانیم آن ها را ندیده بگیریم و الزاماً به دولت بوش هم مربوط نیست بلکه در ۸۰ سالگی هم که دولت کلینتون بر سر کار بود تلاش زیادی صورت داد که جلوی آن ها را بگیرد ولی موفق نشد اولاً این جهان تک قطبی که آمریکا ایجاد کرده جهانی است که رفته به سمت تان ناپریولی یعنی آمریکا این سال ها چنان قدرت نظامی اش را بالا برده که دیگر هیچ قدرت نظامی نمی تواند در مقابلش بایستد که این مورد در طول تاریخ سلفیهای ندارد و نه در دوران امپراتوری کلاسیک و نه در دوره حکومت های مستعمری قرن ۱۸ و ۱۹ چنین اتفاقی نشدند بعد از آن این جا از آن یک هابسبوم نقل می کنیم این کاری که آمریکا کرده باعث شد که پدیده های مثل اقتصاد جهانی و شروع به رشد کند (حالا این غیر از دخالت مستقیم آمریکا در به وجود آمدن سازمان های مقصد اقتصاد در دوره جنگ سرد است) نکته مهم این است که هیچ کس در دست نمی داند که مصلحت پدیده هایی مانند اقتصاد چیست و برای همین هم هست که توانایی مقابله با آن ها را ندارند اقتصاد یک شبکه مترکز نیست بلکه مجموعه ای تاریخی است که در هر جای دنیا بخش است و اتفاقاً روش هایی هم که به کار می رود فوق العاده برای همه جهان خطرناک است و اصلاً فقط مسئله آمریکا نیست مسئله این است که این ها می آیند و مثلاً بعضی را در راه آهن اسپانیا متفجر می کنند و باعث کشته شدن کارگران می شود و یا می روند و در متروی لندن بمبی را کار می گذارند که آن هم باعث از بین رفتن کثیری از مردم می گشته عادی می شود اما علت این گونه اعمال چیست؟ این است که اصلاً به گونه دیگری نمی شود در برابر آن مقاومت نمود و اصلاً مقابله نظامی با آمریکا یک تصور خام است مثلاً مقصد مقابله قیل و قیجان که به همین جهت امروزه وضعیت بسیار خطرناکی را در کل دنیا به وجود آورده است

ریشه های این فضا را در آمریکا ۲ چیز است یکی مسئله شیوه زیست آمریکایی است این شیوه زیست در جهان امروز قابل ادامه نیست چون آمریکاییان خیلی خیلی بالاتر از آن چیزی که باید زندگی می کنند و برای این کار احتیاج به این دارند که منابع خیلی زیادی را در بیرون از خودشان تلفین کنند و به همین خاطر به این احتیاج دارند که در جهان به دخالت نظامی دست بزنند شما اگر آمریکا را با اروپا مقایسه کنید متوجه می شوید که سطح زندگی اروپاییان هم خیلی بالاست منتها اصلاً قابل مقایسه با آمریکاییان نیست دومین مسئله هم مسئله قومی در آمریکا است که بزرگترین امری که در شکل کنسرواتیسم جدید ما را تهدید می کند امری است که به آن کونتر راسم (جمعیت گرای های جدید) اطلاق می گردد یعنی ما به سمت جهانی حرکت کنیم که در چنین جهانی تکثر گرایی که به عنوان یک امر مثبت تلقی می شود در یک جایی به بن بست برسد می فکد که در دوره دوم انتخابات ریاست جمهوری هنگامی که بوش بلژی را برده مور نعلی را چاپ کرد و در آن نامه گفت که نگران این هستید تا ۲۰ سال دیگر میاهان در آمریکا اکثریت می شوند و آن وقت ما انتخابات را خواهیم برد این شوخی مور ناقلاً بازی حاکی از یک واقعت هم هست یعنی در یک جایی جملیه آمریکا به این نتیجه می رسد که از یک طرف باید از یک تکثر گرایی فرهنگی دفاع نماید چون جملیه آمریکا تنها از گروه مسلط قلمی که گروه فکلو ساکسون پروتستان سفید پوست است تشکیل یافته بلکه همچنین از سفید فک ها عرب ها آفریقایی ها سیاه ها چینی ها و... هم تشکیل شده که هر کدام هم پس از یک مدتی می خواهند در قدرت سیاسی سهیم شوند و آن گروه بنیان گزاران آمریکا بیرون نماند که یک زمانی از آن ها بسیار صرف می کردند به این سادگی ه قدرت را رها نمی کنند آن ها دارای لایه های بسیار قدرتمندی هستند که حاضر نمی شوند به این راحتی کنار بروند در این صورت چه اتفاقی خواهد افتاد؟ سناریوی خوش بینانه این است که تکثر گرایی فرهنگی در حوزه سیاسی هم می تواند یک راه حل پیدا کند اما سناریوی بدبینانه این است که تکثر گرایی فرهنگی می توان این جزیرن را به تپسی از آوار تابد بر گردند یا آن را به یک عقب گرد در دموکراسی تبدیل نمایند الان در آمریکا مشکل خیلی از آمریکاییان صرفاً این نیست که دولت بوش عراق را اشغال نموده است بلکه بسیاری از آن ها می گویند که ما در حال حاضر با شرایط پستهای در کشورمان مواجه هستیم که حتی در دوران همگ کار نیسم هم روبرو نبودیم (من تمام این حرفها را از دوستان آمریکایی ام نقل می کنم و فکر نکنید که این ها را از خودم می گویم) چرا که گفته می شود که در دوران مک کار نیسم حداقل چندین دانشگاهیان کاری نداشتند و آن ها می توانستند آزادانه سخن بگویند ولی در حال حاضر واقعا در این قضیه یک رگرسیون (عقب گشتن) را در دموکراسی آمریکایی ملاحظه می کنیم

جملیه آمریکا باید به خودش بیاید که ما واقعا به دلوریم چنین چیزی اتفاق بیفتد و این راه هم در نظر بگیرد که خیلی از روشنفکران آمریکایی از موضع ضد آمریکایی بودنشان این گونه سخن نمی گویند مثلاً می توان به ادوارد سعید اشاره کرد که در مقاله ای به نام «آمریکایی دیگر» که در لوموند به چاپ رسید اتفاقاً از ایده آمریکا یعنی همان ایده تکثر فرهنگی دفاع کرده بودند منتها در همان جا هم متذکر شد که این آمریکا با این وضعیتیتی که دارد به جلو می رود سرنگاست به بن بست خواهد رده باید (مبند بقیه همپراتوری های دیگر) منتها فرقی آمریکا به عنوان یک امپراتوری یا امپراتوری های نوع قدیمی ترش در این است که اگر زمانی به سر نوشت امپراتوری های گذشته دچار شود این بار کل دنیا سقوط خواهد کرد نه فقط خود امپراتوری آمریکا چون کل دنیا در حال حاضر مانند یک شش بکه اقتصادی به هم پیوسته است که یک اتفاقی کوچک ایجاد یک بحران ایمنیک خواهد نمود بنابراین سقوط اقتصاد آمریکا به مفهوم سقوط اقتصاد جهانی خواهد بود و این نواکانهایی که در آمریکا حضور دارند به شکل کسلا غیر مستولانه ای دارند عمل می کنند و اصلاً نباید تصور کرد که چون این ها سیستم قدیمه دارند خیلی خوب دارند عمل می کنند الان واقعا آمریکا ها در عراق یا یک معضل جدی روبرو هستند یعنی غیر از این که عراق را به این وضعیت کشاندند خودشان هم با یک معضل بزرگ روبرو شده اند که اصلاً در ابتدای قضیه تصور نمی کردند که مسئله این گونه تمام می شود پس من فکر می کنم که تپ خوش بینانه این است که واقعا ما هم در آمریکا و هم در جهان به یک منطقی برسیم اما من حرف داکتر غنی زکاد را تأیید می کنم که در چنین شرایط حساسی دیگر احتیاج به انداختن ترفه انسانی وسط است نیست

حالا من به صحبت های آقای دکتر مجیدان اشاره می کنم که گفتند در فرا سه پدوستی تعداد فهای آمریکایی که نمایش داده می شود به شدت تحت کنترل است و شما از میان این ۶۰ کنترل

تولید فرنگه نمی توانید کثالی پیدا کنید که در طول هفته بیش از یک تادو قیلم آمریکائی را نمایش بدهند. برای این که در آن جا کمبند جونی به نام کمسیون دفاع از تولیدات داخلی است. حال این را با وضعیت که تولیدیون مادرده مقایسه کنید که در عهد اسامیل انشاره کردند که ۱۲۰ قیلم آمریکائی در تولیدیون به نمایش در آمدند. بنابراین این حالت که ما به این تناقض عظیم بر می خوریم یعنی این سوال پیش می آید که پس چه کسی کسروایت است؟ و چه کسی طرفدار سنت است. نه این که بگوییم قیلم آمریکائی نباید به نمایش در آید دفاع از سنت من هم این نیست که به جایش قیلم ایرانی را نشان بدهد. چون آن قیلم های ایرانی ای هم که نشان می دهند در واقع کپی های مست چندم از قیلم های آمریکائی است و در چنین شرایطی من می گویم که باز قیلم آمریکائی بر ایرانی ترجیح دارد چون اگر آدم اصل یک چیز را ببیند بهتر از آن است که کپی آن را ملاحظه نماید.

به پرسش آخر میزگرد می رسیدیم که مربوط به وضعیت محافظه کاری در ایران است آیا کسانتی که در ایران است در خصوص در سالیان اخیر و پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ تحت عنوان محافظه کار شناخته شدند با نوع مشابه آن در غرب پیوندهایی داشتند یعنی اساساً اطلاق این واژه بر آن ها در سنت یوده یا خیر؟ دوم این که آیا در تاریخ معاصرمان افراد یا گروه هایی از لحاظ فکری و سیاسی داشتیم که عنوان «محافظه کاری» (مانند آن چه که در غرب به آن اطلاق می شود) بر آن ها صدق نماید و اگر جواب مثبت است، شما چه کسی یا کسانتی را می توانید نام ببرید که عملکرد دور رفتار و اندیشه شان به این اندیشه نزدیک تر باشد. بحث را باز از دکتر غنی نژاد آغاز می کنیم و البته اگر ایشان نکته های در پاسخ به گفته های آقایان فکوهی و محبیان دارند می توانند در پایان این بحث ذکر نمایند.

غنی نژاد قبل از هر چیز باید بگوید که من با برخی از فرمایش آقای دکتر فکوهی موافق نیستم. دلیل من هم بیشتر ناشی از رویکرد اقتصادی ای است که دارم به این معنا که ما با آن جهانی شدنی که

در دنیا با آن روبه رو هستیم یعنی با گسترش شبکه ها و سیستم های اطلاعاتی و اقتصادی و وابستگی متقابل میان کشورهای به قدری زیاد شده است که آن امریالیسی که ما از آن سخن می گوئیم نمی تواند معنای امپریالیزی قدیمی یا استعماری که در گذشته موجود بوده داشته باشد و همان کار کرد را هم دارا باشد. اصلاً چنین چیزی امکان ندارد. یعنی درست است که سیستم دویولوکی (شرق و غرب) از بین رفته است ولی شما ملاحظه می کنید که امروزه ما با کشورهای چون روسیه و چین طرف هستیم که البته صرف نظر از مسئله تقابلی این دو کشور با لحاظ اقتصادی دارای توانمندی های زیادی هستند. مثلاً اگر آمریکا را چنین یک درگیری نظامی پیدا کند اقتصاد خوش نگیرد خواهد شد. پس در این جا فقط بحث نظامی مطرح نیست چون شرایط به گونه ای است که امکان ندارد آمریکا چنین کاری را صورت دهد. توان نظامی آمریکا تنها به این صورت می تواند مطرح شود که در یک موضع متقن وارد اروپا مثلاً کرواسی، بوسنی، یا به آفریقا و خاور میانه شود و در آن جا یک عملیاتی صورت دهد و گرنه بیشتر از این نمی تواند عمل نماید. یعنی اگر آمریکا زمانی نظم اقتصادی دنیا را به هم بریزد بیشتر از همه خودش ضرر می بیند. چون بزرگترین اقتصاد دنیا در دست آمریکاست ولی همین قوتش، ضعف تو هم محسوب می شود. قدرت نظامی آمریکا و اما در حد بسیار بالایی قرار دارد ولی در نهایت به چه درش می خورد؟ مگر می تواند از آن هر وقت که اراده نماید استفاده بکند؟ این که شما فرمودید حکومت اتحاد جماهیر شوروی را آمریکا با یک طراح می بلندمدت شکست دادند؟ به نظر من این گونه نبوده بلکه روسیه در درجه اول از درون بوسید و از بین رفت. البته اگر منظورتان سیستم های اطلاعاتی آمریکا است باید بگوییم که آن ها البته در عرصه اروپای شرقی بسیار دخالت کردند و این را قبول می کنم که در فروپاشی نظام چاروشکو کشورهای اروپای شرقی و ایجاد انقلاب های مخملی آمریکائی ها در آن دخالت داشتند. منتها در مورد شوروی کمونیست این را قبول ندارم.

فکوهی: برای این که سوء تفاهمی پیش نیاید همین جا اجازه شما توضیح می دهم که منظور من از طراحی سقوط شوروی، آن چیزی است که اصطلاحاً به آن star wars (جنگ های ستارگان) می گویند و آخرین جنگ ستارگان آن استراتژی بود که آن ها می پنداشتند (و این ثابت شده است) که اگر شوروی درون این حرکت بیاید به دلیل بوسیدگی فروپاشی مضمحل می شود و از بین می رود.

غنی نژاد: این نکته درست است که آمریکائی ها می خواستند شوروی نابود شود ولی این نکته که شوروی یا خواسته و اراده مستقیم آن ها نبود شد این را نمی پذیرم. بر این اعتقادم که نظام کمونیستی شوروی با سیستم داخلی خود که بسیار غیر کسائی و ناکارآمد بود از بین رفت و رژیم های دیگر هم این گونه تحول پیدا می کنند. اما خوش بینی من نسبت به آمریکا از آن جانشینی می شود که به نظر من آن بیچیدگی هایی که در روابط داخلی و اقتصادی آمریکا وجود دارد این اجازه را نمی دهد که آن ماجرا بجوشی های نونوکلان ها زیاد ادامه پیدا کند. ما یک نکته ای هم باید پیرامون سیاست کنترلی فرانسه بگوییم که ملاحظه کردم آقای محبیان از آن یا نباید سخن گفتند و آقای فکوهی هم پیش از ایشان مثبت بودن این امر تاکید کردند من فکر می کنم که ما تا به حال درس های خیلی بدی از فرانسویان یاد گرفتیم. به خصوص در عرصه تهاجم فرهنگی که اصلاً ما این بحث را از آن ها وام گرفتیم. یعنی آن ها ابتدا این مسئله را بر امریکا مطرح کردند منتها بحثشان و مسئله شان به جای این که بحث فلسفی و تئوریک مبتنی باشد، بحث ناکارآمدی و درآمدگی بود و این اصلاً درست نیست. اگر سینمای فرانسه امروز دچار بحران است و توانایی مقابله با هالیوود را ندارد به هیچ وجه با کنترل می شود مشکل آن را حل نمود و با آن مبارزه کرد. اتفاقاً من موافق آن سیاست هستم که در صدا و سیما ایران دارند. قیلم های آمریکا را به نمایش می گذارند چرا نباید این کار را بکنند؟ این ها بهترین قیلم هایی هستند که حداقل از لحاظ تکنیکی در سطح دنیا مطرح می باشند (فیلم کاری به مضمون و محتوای بسیاری از آن ها ندارم). ما چرا باید خودمان را از آن ها محروم بکنیم؟ ما می توانیم حداقل تکنیک را از آن ها یاد بگیریم و با آن تکنیک مضمون مورد نظر خودمان را در درون آن بریزیم. چرا باید به نام تهاجم فرهنگی با آن ها مخالفت کنیم و مانع نمایش آن ها شویم؟ به هر حال من به خاطر رویکرد اقتصادی ام موافق این بگیرم و ببندم. فرهنگ نیستیم اگر تهاجم فرهنگی یک معنا داشته باشد آن، منتها به ضعف فرهنگی ما است و اگر ما قدر نباشیم که این ضعف فرهنگی خودمان را بر طرف نماییم تا در سایه آن فیلم خوب یا موسیقی فلسفی را بسازیم، براحتی در برابر آن فرهنگ های به اصطلاح مهاجم له خواهیم شد و این کنترل ها و جلوگیری کردن ها در نهایت به ضرر ما تمام می شود. این ها راه های مبارزه با فرهنگ مهاجم و نجات فرهنگ ملی و سنت های ما نیستند. بلکه ما باید خودمان را از درون متحول سازیم و تقویت کنیم.

پس حالا لطفاً نظر خود را پیرامون محافظه کاری در ایران و مصادیق بارز آن

ذکر کنید؟

غنی نژاد: به نظر من این بحث محافظه کاری در سالیان اخیر بحث جدی ای نبوده و این اصلاح طلبان چپ ما امثال این واژه ها را برای کوبیدن راست ها درست کردند البته من ظنم این اصطلاحات متداول در ادبیات سیاسی خودمان را در این جا مطرح می کنم و گرنه خودم همانند دکتر فکوهی فکر نمی کنم که این اصطلاحات چپ و راست در صحنه سیاسی ایران چندان معنادار باشند. به هر حال اصلاح طلبان ۲ خرداد می منظور «تحت پرچم نزع» این اصطلاحات را ساختند و متعاقب آن خودشان را اصلاح طلب و طرف مقابلشان را محافظه کار نام نهادند که البته به نظر خود این ها کار درستتری را صورت ندادند و این نام گذاری ها از دقت علمی لازم برخوردار نیست. اما اگر در ایران ما یا انتمانی جایگاه محافظه کارها را همان جایگاه سنت گراها در نظر بگیریم، به نظر می رسد که در مجموع جایگاه مثبتی را دارا بودیم و اتفاقاً آن هایی که آمدند و به صورت انقلابی اما با ادعای حفظ سنت وارد صحنه شدند در مقابل سنت گرایان ایستادند و همه چیز را به خرابی کشاندند و چیزی را نتوانستند بسازند و حداقل متناسب با آن ادعایی که داشتند نتوانستند که کاری صورت دهند.

به هر حال در تاریخ معاصر ایران این مسائل زیاد به چشم می خورد. شما مثلاً اگر به ایدئولوژی عصر رضاشاه نگاه کنید می بینید که پروژه اصلی آن بازگشت به سنت های ایران باستان بوده است و در راستای آن پروژه است که کارهایی چون برگزاری هزاره فردوسی، نوشتن کتب تاریخ ایران باستان و در صورت می دهند. شما آپاست های ما فقط این ها بودند؟ خیر، به نظر من بخش مهم سنن هر جامعه ای از جمله ایران (حالا چه دوست داشته باشیم و چه دوست نداشته باشیم) سنن مذهبی آن و شما چگونه می توانید ادعای بازگشت به سنت داشته باشید و سنن مذهبی را در داخل پراکنش قرار دهید. شما به مشروطه که نگاه می کنید نقش مثبت سنن دینی را هم در آن جا ملاحظه می کنید. اما هنگامی که ما به آن سنت گرایان کتابی عصر رضاشاه رسیدیم چیزی را نتوانستیم حفظ نماییم. در دوره محمدرضاشاه هم ما با ترکیبی از همان «ایدئولوژی شاهنشاهی» به اندازه یک نوع «تولیتاریسم مارکسیستی» (معنای وجود آوردن حزب فرآگیر رستاخیزی و) روبه رو بودیم تا می رسیدیم به انقلاب اسلامی. در مورد انقلاب اسلامی هم فضای باز حالت پیچیده تری به خود می گیرد و من این جا به هیچ وجه ایدئولوژی طرفداران چپ وطنی را نفی نمی کنم و بر این اعتقادم که بزرگترین ضربه و بیشترین گرفتاری های تاریخ معاصر ایران را چپ ها برای جامعه ما درست کردند و در مقطع انقلاب هم وضع به همین صورت بود. من معتقدم که در مقطع انقلاب سنت های ما آن جایی به شدت خراب شدند که به نوعی چپ گرایان مارکسیسم پوشیده آلوده گشتند یعنی اگر به بعضی شعارهای انقلاب نگاه کنید اثرات توتو تفکر چپ ها را به خوبی ملاحظه می کنید. شما فکر می کنید که به چه علت ما



اصلاح طلبان ۲ خرداد، این اصطلاحات را ساختند و متعاقب آن خودشان را «اصلاح طلب» و طرف مقابلشان را «محافظه کار» نام نهادند

۲۷ سال پس از انقلاب آمدیم و اصل ۴۴ م قانون اساسی را تفسیر دوباره کردیم. به این علت که تحت تأثیر جو اول انقلاب ما اصل ۴۴ و ۴۴ را وارد قانون اساسی کردیم که بدون تعارف همان اقتصاد چپ مارکسیستی دوران شوروی را برای ما نهاد می کرد. بعد چه اتفاقی افتاد؟ آپاست گرایان وقتی ما آن را تایید می کردند خیر، من تردید دارم که چنین می کردند.

محبیان: خیر، ما در روزنامه رسالت با آن بدلت است چه گرا همان موضع مخالفت می کردیم.

غنی نژاد: بله، ایراد من به چپ گراها هم این است که بعدها که آمدند و خود را طرفدار اقتصاد بازار آزاد قلمداد کردند آن وامی را که به سنت گراهای ما داشتند، تیرداختند و اذعان نکردند که آن زمانی که آن ها کمونیسم و کمونیسم اقتصادی را در دوران آقای موسوی ترویج می کردند چه کسانی چاروی آن ها ایستاده بودند و مانع آن ها می شدند و این رویه آن ها را در خلاف اصول سنن و مذهب می دانستند؟ همین سنت گراها بودند که مانع آن ها می شدند. اما چپ ها این دینی را که به آن ها داشتند ادا نکردند و به نظر من از نظر اخلاقی کارشان درست نبود البته من نمی خواهم اشتباهت طیف راست سنتی مان در دوران پس از دوم خرداد را نادیده بگیرم، ولی به نظر من رویه آن ها در دهه ۶۰ در مجموع مثبت بوده است. خوب آن سنتی که من می گویم نقش مثبتی داشتند. منظورم همین بوده است و اگر ما نتوانستیم که ۲۷ سال پس از انقلاب تفسیر معقولی از اصل ۴۴ ارائه دهیم به خاطر آن سنت های ما بوده است. و گرنه اگر به همان آرمان گرایی انقلابی مان چسبیده بودیم باعث می شد که باز چپ های ما می آمدند و سررشته کار را بر عهده می گرفتند. اما سنت گراهای ما در این سال های اخیر، آن نقشی را که باید و مستحقش بودند در کشور ما ایفا نمی کردند. صورت ندادند که بیان علت آن بحث دیگری را می طلبد.

شماره نکر دید که آیا در تاریخ معاصرمان مانمونه های مشخص محافظه کاری (حالا چه در قالب یک فرد یا گروه و حزب و جمعیت) را همانند آن چه که در غرب رخ داده داشته ایم یا خیر؟

غنی نژاد: به نظر من، آن محافظه کاری ای که در ایران نسبتاً نقش مثبتی داشته ولی در سایه یوده است. فکر همان فقهای سنتی است.

محبیان: مشکل اساسی ای که در حال حاضر درگیر آن هستیم این است که فضای سیاسی ما به شدت سطحی است و بیش از آن که جنگ فکر ما در آن حاکم باشد بیشتر جنگ الفاظ و واژه ها و جنگ روانی بر آن حاکم است و متأسفانه در جریان پس از دوم خرداد یک سری واژه های شبه روشنفکری و ژست های روشنفکری به عرصه عمومی وارد شد ولی متعین هیچ کس نمی نکرند که پدر و مادر فلسفی برای افکار خودشان عرضه بنمایند. واژه هایی هم که وارد جامعه ما شد عمدتاً ما به لای خرابی دقیق در جامعه ندارند و هنگامی که معنای پای آن ها می ایستادند و بحث می کردند می شنید که سریع بحث را رها می کردند و از همین جا بود که متوجه می شوید که وضعیت بسیار متفاوت از وضعیت موجود در اروپا بود. چرا که در آن جا متفکران، روی تکنیک کلمات بحث می کنند و ریشه های تاریخی آن ها را از جهت مختلف نشان می دادند. در صورتی که در این جا اصولاً جنگ روانی حاکم بود و بحث های محافظه کاری و اصلاح طلبی بیش از آن که ما به لای خرابی خرابی داشته باشند، تفک سیاسی بود یعنی به فردی یا جریانی انگ می زدند برای این که دیگر در موردش فکری صورت نگیرد و در راستای آن چیزی که در جنگ های روانی تحت عنوان اهریمنی کردن Demonisation از آن نام می برند که به مفهوم هیولا نشان دادن (Dehumanisation) طرف مقابل است عمل می کردند یعنی عملاً خود را گناه یا ناخوداگاه این نکته را می گفتند که افراد را به یک فضولت پیشینی برسانید که دیگر در مورد سخنانش نتوانند فکر کنند و من این قضیه را به طور روشن و مستند شاهدش بودم دقیقاً پنجم می آید در اوایل دوم خرداد که چهره های سیاسی هنوز چندان شناخته شده نبودند من با یکی از دوستان جناح اصلاح طلب به دانشگاهی برای یک مناظره دعوت شده بودیم و جمعیت زیادی هم اتفاقاً آمده بودند. نکته جالب توجه این بود که ظاهر من



سازیم و تقویت کنیم

از لحاظ نداشتن روش و نوع پوشش (ش) به ظاهر اصلاح طلبانه بود ولی ظاهر ایشان برخلاف رویکردش اتفاقاً محافظه کارانه بوده اتفاقاً فضاوت‌های مستعین (که اکثر دولت‌ها جو بودند) بیشتر بر اساس ظاهر افراد صورت می‌گرفت و بعد که جایگاه‌ها عوض شد و وابستگی افراد مشخص گشت متوجه شدم که واکنش‌ها دیرینه تغییر نمود و این نشان می‌داد که یک فضای کاملاً احساسی بر فضای عمومی ما حاکم بود و مناسقات نشان می‌داد که بسیاری از بحث‌های سیاسی آن مروج از عصب کالیفری بر خوردار نبود و نمونه بارزش هم بحث جلیله مدنی بود زمانی که جناب آقای خاتمی بحث جلیله مدنی را مطرح نمودند شاید اولین جایش‌های ما یا ایشیل سر همین بحث جلیله مدنی شد و همه حرف ما این بود که جلیله مدنی که غربی‌ها از آن سخن می‌گویند مفهومش این است آیا منظور شما هم از چنین کلماتی دقیقاً همان فرم غربی است و اگر نیست دقیقاً چه چیزی منظورتان است که اگر عیناً مانند نوع غربی باشد چراغی دارد که شانسش نزدیک به آن ملتزم باشد و اگر آن چیزی که شما می‌گویید غیر از آن است پس شما چه چیزی را می‌خواهید بگویید؟ موقتی که یک مقدار بی‌این قضیه گرفته شد مدیم که ناگهان از دل جلیله مدنی «مدینه الفنی» بیرون آمد و مشخص شد که واقعا همان اول این اشتباهات سیاسی بود که باعث مطرح شدن این گونه واژه‌ها شد نه اقتضات فکری.

بسیاری از واژه‌های دیگر هم چنین سرپوشی را داشتند مانند خود واژه محافظه کاری و البته این هم درست است که شما مسکن بود و هست که با افراد با ظاهر اصلاح طلبی برخورد کنید که در واقع به شدت محافظه کار بودند و بالعکس با محافظه کارانی برخورد کنید که در کنششان اصلاح طلب و طرفدار اصلاحات گامی گام بودند بنابراین این تضادها را به نام‌ها نمی‌توان دانست بلکه با رفتارها و عملکردهای سیاسی می‌توان صورت داد اما اگر بخواهیم معادله‌ای از محافظه کاری را در جامعه خودمان جستجو کنیم باید بگوییم که نهاد روحانیت اساساً نهادی است که حامل مفهوم محافظه کاری در جامعه ما است و اگر می‌بینیم که هر جامعه ما برخی از روحانیون وجود دارند که تپ‌های حیالی روشنفکری و رفرمیستی از خود نشان می‌دهند به نظر من آن‌ها خیلی حامل آن رسالت تاریخی‌شان نیستند و اصلاً به گونه دیگری شده‌اند و فقط لباس روحانیت را با خود حمل می‌کنند چون آن‌ها نمی‌توانند تا آخر به آن ایده‌هایی که مطرح می‌کنند ملتزم بمانند و در نهایت تناقضی در درونشان به وجود خواهد آمد لذا به نظر من نهاد روحانیت نهادی است که حامل «نتیجه‌های دینی و بخش مهمی از سنن اجتماعی ما بوده است که اثر آن‌ها دفاع می‌کرده است و به همین دلیل معتقدم که اگر اصلاحی در این نهاد صورت بگیرد به خصوص در نوع نگاهی که به سنن اجتماعی دارند آن وقت ما می‌توانیم بحث نگاه به گذشته را به صورت گزینشی داشته باشیم.

سوال: کدوستان تأکید زیادی بر مشخص نبودن مرزهای جناح بندی‌های سیاسی در جهان امروز و به خصوص در ایران دارند و این که به دلیل سیالیت این مفاهیم و نامشخص بودن مرزهای عقیدتی افرادی که وابسته به چرخان‌های مختلف فکری و سیاسی هستند به این راحتی نمی‌توانیم افراد را به یک‌ایده خاص منسوب کنیم و به خصوص آقای معبیان هم تأکید نمودند که در بسیاری از موارد در این ۸ سال اخیر مرز میان محافظه کارها و اصلاح طلبان مشخص نبود اما حالا این سؤال پیش می‌آید که آیا ما باید این مسئله را تا آنجا پیش ببریم و دانشه سیالیت این مفاهیم را تا آنجا گسترده کنیم که بگوییم هیچ یک از آن تقسیم‌بندی‌ها و معادله‌ها را تا آنجا محلی از اعراب نداشتند و بی‌ریشه بودند؟ مثلاً چرا همین آقای دکتر معبیان را هیچ‌گاه اصلاح طلب خطاب نکردند آیا تنها به این دلیل بود که همگی مسلطی و سیاست زده بودند یا این که به هر حال در آن تقسیم‌بندی‌ها، دلایل منطقی و واقعی هم وجود داشت؟

معبیان: گاهی برخی از واژه‌ها مبنایی برای به وجود آمدن تضادها و پیشینی در افراد می‌شود که به نظر من این امر خطیر تاگ است و ما باید در مورد همه بر اساس اطلاعات تضاد نمایان به بر اساس پیش‌خاوری بماند اما اگر محافظه کاری به این معنا باشد که ما برای سنت‌ها ارزش قائلیم، چوب ما مثبت است و ما خود را از این لحاظ محافظه کار می‌دانیم چرا که معتقدیم که باید ایرانی و مسلمان بقی بمانیم و به معنای فیکسیته قضیه ما چنین اعتقادی را انکار می‌بریم و بر این اعتقاد هستیم که هر چه که در گذشته بوده مصدر مد مثبت است ما مسیر انقلاب را پیش رو داریم و در این مسیر چیزی را نقد کردیم و معتقد هم نیستیم که هر چه که ما در مسیر انقلاب صورت دادیم همایش درست بوده است خیر حالا البته ممکن است خیلی‌ها با نظر من موافق نباشند ولی خوب من نظر شخصی خود را می‌گویم ولی در عین حال بر این اعتقادم که این نقدها نباید به تخریب و بی‌مبایلی کشیده شود ما به ترتیب‌ها اعتقاد داریم یعنی شخصی چون من پیش از آن که خود را محافظه کار بدانم خود را Principalist می‌دانم یعنی معتقدم که من به معنای مبسوط اصول گرا هستیم یعنی معتقدیم که یکسری اصول در جامعه ما پذیرفته شده است که باید به آن احترام گذاشت و آن‌ها را پاس داشت من هیچ کتابی را به گذشته کتاب «نار گاری ایرانی» مرحوم بازرگان در این مورد ارزشمند نیافتم هنگامی که توضیح می‌دهد که بسیاری از ارزش‌هایی که امروزه در میان جامعه ما مشکل گرفته است و ریشه تاریخی دارد و تصادفی پدید نیامده است این ارزش‌ها و سنن مانند وخت و لباس نیست که آن‌ها را به راحتی از تن برکنیم و عوض کنیم ما به مردم سالاری و دموکراسی معتقدیم منتها برای این اعتقاد هستیم که در عین حال باید در یک فرآیند ترکیبی میان این ارزش‌ها و یعنی ایرانی بودن ما و نوع تاریخ ما و دولت‌هایی که در طول تاریخ داشتیم ما مفهوم مردم سالاری شکل بگیرد یعنی صورت و فرم ایرانی شده‌اند.

سوال: شما در نهایت چه مینا و مفهوم هویت‌سازی برای محافظه کاری خویش قایلید؟

معبیان: من در نهایت بر این عقیده هستم که اگر دفاع از سنت‌ها (البته نه مفهوم مطلقش بلکه به مفهوم انتقادی‌اش) به مفهوم محافظه کاری باشد می‌توان گفت که به نام محافظه کار می‌توانیم نام ببریم که ما هر چوب غرب نمی‌شویم علامت محافظه کاری باشد باز هم پاسخ ما مثبت است البته ما معتقدیم که غربی‌ها هم انسان بودند و بر اساس اقتضات تاریخی و اجتماعی خویش به یکسری اندیشه‌هایی رسیدند که در جای خود ارزشمند هستند منتها بحث بر سر این است که آن اندیشه‌ها از ما نسخه‌های تمام عیار برای ما نباشد. سند پس باید روشنفکران و محققان ایرانی، پرسش‌ها مخصوص این بدن‌ها و اندیشه‌ها باشند و اگر بحث‌هایی از آموزه‌های غربی برای ما می‌بینند آن‌ها را بگیرند و بر اساس مزاج ایرانی آن‌ها را عرضه نمایند و آن‌هایی را که اساساً مضر به حال ملت باید دور بریزند از این‌جا می‌توان پذیرفت که ما یک نوع نگاه محافظه کاری را به همراه داریم ولی در عین حال معتقدیم که بر خوردن با سنت هم باید گزینشی باشد پس از این منظر می‌توانیم به خودمان اصلاح طلب هم بگوییم پس بسته



ما به مردم سالاری معتقدیم اما باید در یک فرآیند ترکیبی میان ایرانی بودن، نوع تاریخ و دولت‌های ما با مفهوم مردم سالاری شکل بگیرد

به این که از چه منظری با این قضیه برخورد می‌کنیم یا سخنان متفاوت می‌شود.

سوال: قبل از این که این بحث را با جناب دکتر فکوهی بی‌ی‌بگیریم، صراحتاً اجازه می‌خواهم تا نکته‌های را در انتقاد از گفته‌های دکتر غنی‌زاد و دکتر معبیان متذکر شوم: که هر دو در صحبت‌ها پیشان عملاً یک رابطه مستقیم و این همتای میان محافظه کاری و سنت‌گرایی قابل شدند و به خصوص در مورد مثال‌هاشان پیرامون معادله بین عینی جنبش محافظه کاری در ایران از فقهای سنتی و روحانیون به عنوان نمایندگان اصیل و واقعی این جریان نام بردند در صورتی که به نظر من می‌رسد یک فقیه سنتی یا اصولاً افراد سنت‌گرا که در درون چهار چوب سنت به سر می‌برند و لذا نگاهی از درون به سنت دارند نمی‌توانند محافظه کار (که به هر حال یک ایده مدرن است) تلقی شوند؛ چون بر خورد محافظه کاران (حتی از آن‌ها که سنت‌ترین آن‌ها) نسبت به سنت به هر حال نگاهی درونی نیست، بلکه بیرونی و کار کردی است؛ یعنی بیشتر محافظه کاران اگر به سخت هم توجه می‌کنند به الزامات زوی اعتقادات آن‌ها است، بلکه بیشتر ناشی از عنصر فایده‌مندی و کار کردی است که برای سنن (مثلاً برای حفظ همبستگی‌های اجتماعی) قابل هستند و به همین دلیل اگر بخواهیم در تاریخ معاصر ایران بر برخی از محافظه کاران را شناسایی کنیم علاوه بر تأکید بر فقها و روحانیون سنتی می‌توانیم به افرادی نظیر دکتر غلام حسین صدیقی، دکتر کریم سنجابی و افرادی نظیر دکتر احسان لرافقی و دکتر یحیی مهدوی و دو حتی مرحوم مهندس بازرگان (به عنوان یک محافظه کار مذهبی) اشاره کنیم. این افراد ضمن این که با بسیاری از مفاهیم و مظاهر مدرنیته و لیبرالیسم مسئله داشتند و با انقلابی‌گری هم مخالف بودند، از موضوعی کار کردی مدافع حفظ برخی از سنن ایرانی-اسلامی بودند و با تغییرات ریشه‌های و رادیکال هم سرساز گاری نداشتند.

غنی‌زاد من تقصیر که روحانیت سنتی صلاوی با محافظه کاری است بلکه گفتیم که فقهای سنتی کمپنه بارز سنت‌گرایی مثبت در ایران هستند یعنی این که این افراد در مجموع در تاریخ معاصر ایران نقش مثبتی را ایفا کردند.

فکوهی: در مورد سؤال آخر شما بگویم که من نوعی کنج‌کوی بی‌دلیل در آن می‌بینم شما نام یک سری از افراد را بردید و نظر من بر این است که بهتر است نام این‌ها را حذف کنید به دلیل این که هر کدام از این‌ها افرادی هستند که می‌توانند مخالفان و مخالفانی داشته باشند این‌جا اصلاً جلسه محاکمه‌ای نیست که بخواهیم در مورد آن‌ها قضاوت کنیم به نظر من ما باید از استیلا دادن و محاکمه به چند پرهیز کنیم و باید به سمت و سوی گفت‌وگوهای باز برویم و هر وجود آوردن شرایط برای چنین گفت‌وگویی یکوشیم و به نظر من خیلی خوب است که چنین شرایطی فراهم شود تا ما خیلی بیشتر بتوانیم با یکدیگر صحبت و بحث کنیم و در محیطی که دور باشد از این استدلال‌های سطحی بگذریم من فکر می‌کنم که این گفت‌وگو این نتیجه داشت که همه ما قبول داریم که تقلیل‌گرایی و مسلطی فکری چیزهایی است که به فهم مسائل اجتماعی ضربه می‌زند در مورد کشور ما در ایران هم باید بگویم که در این‌جا نمی‌توانیم همین نامیم که چه کسی محافظه کار است و اصلاً چه چیزی باید محافظت بشود فقط یعنی پیرامون روحانیت داریم بر این اعتقادم که فرآیند تشخیص ما در حوزه فرهنگی شبهه برای ما یک شانس است به دلیل آن که شبهه امکان تفسیر خیلی بالاتری را از دست به ما داده است چون هر شبهه در هر مسئله‌ای که موجود بوده از ابتدای تاریخ آن تا کنون اختلاف بوده است همین که یک مرجع شبهه می‌تواند یک فتوا را تفسیر دهد و نظر متفاوتی از دیگری بدهد خوددلیل است بر این مدعا و این یعنی است که مسیحیت صدها سال بر سرش معجزه کرد تا به آن رسید یعنی این یعنی بود که مسیحیت نژاد دارد به آن می‌رسد و هنوز هم که هنوز است کاتولیسیسم در موضعی واقع شده که بر سر تئوری تصور کرده‌ها و دل‌وتیسم مسئله و مشکل دژده اما در شیعه و اسلام ما چنین سخت‌گیری و دوگانه‌های را نداریم دل‌تاریخ هم این است که اسلام یک سنت‌زایی از اولین دیگر بوده و به همین دلیل باز تر از آن‌ها عمل می‌کرده و شیعه هم در داخل اسلام به نظر من پتانسیل‌های خیلی خوبی دارد که این پتانسیل‌ها در عین این که سنت است اگر درست از آن استفاده بشود می‌توان به سمت یک سنتز خوب رفت.

سوال: من در این‌جا می‌خواهم که به خاطر حساسیتی که دکتر فکوهی پیرامون نام بردن برخی اشخاص از خود نشان دادند گریزی بزنم به یک مسئله عمومی بسیاری از روشنفکران ما و در واقع از وجود آسیب‌شناسانه آن‌ها که در بسیاری از مواقع و در بسیاری از موضوعات دست به کلی‌گویی می‌زنند ولی از دکتر جزئیات عاجزند به این که کسر شأن خویش می‌دانند که وارد مصداق یک امر شوند مانند همین موضوع محافظه کاری، شاید این عادت تاریخی عدم شفافیت و زدن حرف‌ها در قالب ایهام و استعاره (که خود ممکن است ناشی از غلبه فرهنگ استبدادی تاریخی باشد) خود نمونه دیگری از آسیبی باشد که البته می‌تواند یا این کلی‌گویی آن‌ها را پنهانی داشته باشد ضمن این که عدم توجه به جزئیات و مسائل ریز و ارائه مسایل کلی می‌تواند ناشی از یک نوع «خودشیفتگی روشنفکری ایرانی» باشد که خود را همواره در موضعی دیده که برای همگان دستخوار العمل صادر کند و نسخه بیچند، ولی از مسائل فردی خویش و جزئیات زندگی روزمره غافل بوده است در عین حال در بحث امروز خودمان هم ملاحظه کردم که در دست به سخنان گوش داده نشده من در نام بردن یکسری افراد به عنوان محافظه کار هیچ قصد ارزش‌گذاری بر روی آن‌ها و تضاد اخلاقی و سیاسی را نداشتیم تنها این نکته را گفتم که به نظر من کسانی مانند این افراد به تعاریف مثبت شده محافظه کاری نزدیک ترند همین و بس.

فکوهی: شما که دست به ادبیات روشنفکری می‌زنید این را هم بگویید که مفسر واقعی این عدم شفافیت‌ها و آسیب‌های دیگر چیست؟ مسلماً من و آقای غنی‌زاد و معبیان که نیستیم مشکل بود فضای باز در جامعه است که به ما این امکان را نمی‌دهد که آزادانه و در امنیت کامل دور هم جمع شویم و مسائل مختلف را به بحث بگذاریم مثلاً همین تلویزیون مگر نمی‌تواند یک دم آن فیلم‌های آمریکایی را که بحث می‌کند به بحث میان منتقدان و روشنفکران مملکت اختصاص دهد؟ و تاریخی که چنین نمی‌کند می‌توان گفت که خود این رسانه و امثال آن مظهر دقیق عدم شفافیتند.

سوال: این‌جا ما درباره رسانه تلویزیون بحث نمی‌کنیم تا حضور منتقدان در این رسانه را با بخش فیلم‌های آمریکایی مقایسه کنیم. روشنفکران همیشه از نبود فضای باز در جامعه گلشنه‌اند اما هر وقت هم که به آنها امکان داده شده (مثل همین میزگرد در خردادماه که منسوب به موسسه همشهری است) به جای پاسخ از عدم شفافیت گفته‌اند.